

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# حجاب در قرآن

(تفسیر موضوعی)

متن ویرایش شده سخنرانیهای

دکتر سید علی اصغر غروی

(۳ جلسه)

## بسم الله الرحمن الرحيم

سؤالات متعددی را در اینجا مطرح می‌کنند و به صورت مکتوب به من می‌دهند، و من هم دنبال فرصتی هستم که به آنها پاسخ بدهم. البته پاسخ من در حد بضاعت علمی من است و قطعاً باید روی مطالب بیشتر تحقیق و تفحص شود. یکی از سؤالات راجع به «حجاب در اسلام» است و حدودی که قرآن برای آن تعیین کرده و اینکه چرا حجاب برای زن ضروری و لازم شده است؟

قبل از رجوع به قرآن، ضرورت دارد مقداری جنبه‌های فطری انسان را، از زن و مرد، بررسی نماییم و ببینیم که اصلاً حجاب را اسلام تأسیس کرده یا قبل از اسلام هم بوده است؟

اگر به کتب تاریخی مراجعه کنیم، مثلاً به تاریخ ویل دورانت (قسمتهای ایران قبل از اسلام)، یا تاریخ اسلام (در ایران - از پطروشفسکی صفحات ۱۸۵ تا ۱۹۰) و یا تاریخ اجتماعی ایران (تألیف مرتضی راوندی - ج اول - صفحات ۴۶۸ تا ۴۸۰ و بعد از آن و مجلدات بعدی) و همچنین کتب تاریخی دیگری که بعد از اسلام نوشته شده، یا حتی قبل از آن، مثل تاریخ یونان و دنیا (اثر هرودوت مورخ یونانی) که قبل از مسیح بوده است، می‌بینیم زنها، موقع ظهور در جامعه، دارای پوشش بوده‌اند. پس حجاب تأسیس اسلام نیست. در واقع حجاب بر می‌گردد به یک سلسله از فطریات خود بشر و نیز عوامل اجتماعی بیرونی.

در این تردیدی نیست که ساختار جسمی و روانی مرد با زن متفاوت است. اگر زنها بخواهند بگویند که ما دارای حقوق متساوی با مردها هستیم، این تساوی حقوق ربطی به تفاوت جسمی زن و مرد ندارد. زن و مرد دو عنصر متفاوتند. آن قدرت بدنی را که مرد دارد به طور طبیعی زن ندارد. بناءبراین مردها می‌توانند به طور طبیعی کارهایی را انجام دهند که زنها نمی‌توانند. خود این قدرت باعث شده که مرد خود را توانمندتر از زن ببیند و در عرصه زندگی خودش را حاکم بداند و زن را محکوم، و این یک امر طبیعی است. یعنی اتفاق افتاده و اتفاق هم می‌افتد. زن هم خصوصیتی دارد که این حاکمیت را می‌پذیرد و قبول می‌کند. اما در چه چهارچوبی؟ در چهارچوب خانواده. یعنی تا وقتی خانواده هست چنین حاکمیتی معنا و مفهوم دارد که مرد باشد، زن باشد، مرد مدیریت و حاکمیت داشته باشد و زن آن را بپذیرد، و این مسأله فطری است، یعنی خداوند زن و مرد را این‌طور خلق کرده است.

حالا مردها به سبب قدرت جسمانی و غلبه شهوانی که داشته‌اند، همیشه در پی این بوده‌اند که در ارضاء شهوت جنسی خودشان افزون‌طلبی کنند! بناءبراین دنبال این بوده‌اند که ببینند آیا زنی خوشگل‌تر از زن خودشان در جامعه هست تا آن را پیدا کنند و با توجه به اینکه زور دارند، پول هم دارند، قدرت هم دارند، او را به دست آورند. از این جهت این افزون‌طلبی مردان منتهی به تقابل دو خانواده یا دو قبیله می‌گشته است. مثلاً فلان مرد به فلان زن نگاه کرده و بعد خواهان به دست آوردن او شده است. چه اتفاقات ناگواری که در طول تاریخ در این راستا افتاده و چه همه مردها که در این طریق کشته شدند. در تورات حتی به داود نبی نسبت داده شده که «اوریا» که فرمانده لشکر داود بود، زن زیبایی داشت و داود یک روز می‌رود روی پشت بام منزلش برای عبادت، چشمش به داخل منزل اوریا می‌افتد، زن خیلی زیبایی را در آنجا می‌بیند و می‌گوید باید او را به دست آورم. اوریا را می‌فرستد به جنگ بابلها و به فرماندهان دیگرش می‌گوید که او را در جبهه بکشید، یا طوری قرارش دهید که کشته شود، تا این زن مال من بشود.

یهود آمده همین قضایا را درست کرده و به پیامبر اسلام هم نسبت داده که؛ پیامبر در کوچه می‌رفت، باد پرده را کنار زد و پیامبر، زینب دختر عمه خودش را وسط حیاط در حال استحمام دید، و عاشق او شد و گفت زید باید طلاقش بدهد تا من او را بگیرم. این داستانها در تاریخ هست و فعلاً کاری با صحت و سقم آنها نداریم، فقط می‌خواهم بگویم که این داستانها بر اساس غلبه شهوانی مرد و قدرتی که داشته و می‌توانسته زن را تصاحب کند، ساخته شده است. از سوی دیگر مردها، به جهت آن غیرت فطری که در وجودشان هست، از تصاحب زنانشان توسط دیگران

می‌ترسند، البته این غیرت در زن هم هست ولی زنها می‌توانند با آن توان و قدرتی که دارند یعنی با طنازی، با عشوه‌گری، با آرایش، با پوشیدن لباس زیبا، مرد خودشان را تصاحب کنند و در اختیار بگیرند. بناءً بر این مرد از اینکه چشم نامحرمی به زنش بیفتد و آن قضایا پیش بیاید، می‌ترسد. آن وقت پیش خودش می‌گوید که اگر آن مرد صاحب قدرت باشد، اگر حاکم شهر باشد، اگر رئیس باشد که من نمی‌توانم جلوی او را بگیرم و او زن مرا از من می‌گیرد. آن وقت شما می‌بینید که سخت‌ترین پوششها در زمان ساسانیان در ایران بوده است، و دلیلش این بوده که موبدان مذهبی با قدرت حاکم یکی شدند. یعنی موبدان زرتشتی شدند روحانیون درباری و حامی قدرت سیاسی! به این ترتیب توانستند جدا شدن زنان زیبا و اختصاص دادن آنها را به حرم‌سراهای پادشاهان و خودشان که در همان دربار بودند، تجویز کنند. شما تاریخ را که می‌خوانید می‌بینید که جایگاه موبدان و موبد موبدان در دربار ساسانیان بوده است و از این جهت مردان ایرانی زنانشان را وادار می‌کردند سختگیرانه‌ترین پوششها را داشته باشند و حتی با لباس تیره و مشکی بیرون بیایند و صورتشان پیدا نباشد، و فقط یک چشمشان پیدا باشد تا کسی آنها را نشناسد و نداند که کی هستند و متعلق به چه کسی می‌باشند. این حجاب که الآن شما می‌بینید به صورت چادر مشکی در ایران هست، رسم عرب نیست و دقیقاً همان مشکی پوشیدن و حجاب سخت زمان ساسانیان است. در اروپا هم همین‌طور بوده است. منظورم از اروپا روم شرقی است، یعنی همان رومی که قرآن می‌گوید: «غَلَبَتِ الرُّومُ» (روم ۲). در آن زمان انطاکیه، قسطنطنیه، ترکیه امروز، آتن و یونان را می‌گفتند روم شرقی، و اصلاً اروپا به این شکل وارد تاریخ و اجتماعات انسانی نبوده و تمدن فقط تا همین جاها بوده است. آنها هم همین قضایا را داشتند، مخصوصاً بعد از اینکه کلیسا با قدرت سیاسی حاکم دست به یکی شد، همان چیزی که زمان ساسانیان در ایران اتفاق افتاد، در اروپا هم اتفاق افتاد، یعنی کشیشان کلیسا این حق را برای خودشان قائل بودند که زنان زیبای مردم را، در غیاب شوهرانشان، بی آنکه رضای شوهر را جلب کنند، طلاقشان را بگیرند و بدهند به فلان حاکم! و این باعث شد که حجاب در اروپا هم شکل بگیرد و زنها وقتی بیرون می‌آیند، پوشیده باشند تا از این شر محفوظ بمانند.

پس می‌بینیم که اصلاً قضیه، قضیه فطری و طبیعی انسان و روابط زن و مرد و تحکیم روابط خانوادگی است، و مردها بر اساس غیرت فطری خودشان و برای جلوگیری از پاشیدگی خانواده و اینکه مبدا زنشان از دستشان برود و بچه‌هایشان بی‌سرپرست بشوند، به زنهاشان گفتند شما اگر خواستید از خانه بیرون بروید، خودتان را بیوشانید تا کسی شما را نشناسد. اتفاقاً این رسم در شبه جزیره عربستان کمتر بود، چون که جامعه قبایلی عربستان به گستردگی جامعه روم شرقی متمدن و ایران متمدن نبود، و آن روابط و قدرتهای حاکم تا این اندازه در آن وجود نداشت، و فقط داخل قبیله ممکن بود چنین اتفاقی بیفتد که رئیس یک قبیله عاشق زن فرد دیگری از همان قبیله شود.

عکس این جریان بین زنها و مردها نیست، به جهت اینکه زنها آن قدرت جسمی را نداشته و ندارند، و مثل مردها داخل در عرصه کار و فعالیت اجتماعی نبودند، و ضمناً مرد هم قطعاً آن زیباییهای زن را ندارد. در واقع می‌شود گفت که خداوند، برای اینکه اساس خانواده استحکام پیدا کند، تمام زیباییها را به زن داده است تا نیروی جاذبه از طرف زن باشد و مجذوبیت از جانب مرد.

شما فکر نکنید که این یک سنت ایرانی یا اسلامی است که مردها به خواستگاری زنها بروند! در هر جای دنیا که خانواده بخواهد شکل بگیرد، مرد می‌رود به طرف زن و عکس آن هیچ جا نیست یا بسیار نادر است. حتی الآن در آمریکا در بین کاتولیکها و پروتستانها شما نمی‌بینید جایی که خانواده هست، دختری برود خواستگاری یک پسری. خداوند آن توان و قدرت و شخصیت را در فطرت زن نهاده است که تو بزرگی، عظمت‌داری و آنقدر مقام بالاست که بنشیننی تا بیایند سراغت. بناءً بر این خداوند تمام زیباییها را به زن داده است تا این اتفاق بیفتد! پس زن جذاب است و مرد مجذوب و مرد دنبال کشش طبیعی خودش می‌رود.

با این اوصاف می‌بینیم که مسأله حجاب ربطی به اسلام ندارد، بلکه قرآن یک قانون طبیعی کلی و معتدل را مطرح می‌کند. خیلی‌ها گفته‌اند، خود قرآن هم می‌گوید که اسلام بسیاری از قوانین پیشین را تایید کرده، «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» (بقره ۹۷) یا «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ» (بقره ۹۱)، یعنی تاییدکننده همان چیزهایی است که در میان دست آنها هست، در مقابلشان

هست و خودشان دارند. «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰)، یعنی این کتاب و این قانون بیان آن فطرتی است که مردم را به آن سرشته است و سرشت همه مردم این طور است.

وقتی ما به آیات قرآن و تاریخ قبل از قرآن و جوامع نگاه می‌کنیم، می‌بینیم قرآن آمده و قوانین پیشین را تعدیل کرده، مثلاً آن پوشش سخت را تعدیل کرده است. پیامبر می‌گوید: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفَةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ»، من مبعوث شده‌ام به دین متمایل به آسانی و روانی، یعنی خیلی سفت و سخت نیست و این طور نیست که در برابر خواست‌های فطری بشر محکم بایستد، بلکه همراه بشر حرکت می‌کند و آسان‌گیر است و دارای بخشش و گذشت است. پس اسلام آن قوانین سخت را تعدیل کرده است. چرا این کار را کرده؟ به دلیل اینکه به تربیت خودش اعتماد دارد و می‌گوید زن و مرد را آن طور تربیت می‌کنم که دارای چنان ایمانی باشند که بتوانند با حداقل حجاب در جامعه حاضر شوند. جامعه اسلامی دیگر آن جریان‌های حاکمیت‌های زورگو را ندارد که زنها را به خودشان اختصاص بدهند و مثل کلیساها بیایند زنها را طلاق دهند و به حاکمها بدهند. حدود بیست روز پیش در جراید شاید داستان آن کشیش را خوانده باشید که در آمریکا محکوم شده بود به اینکه با بچه‌های کم سن و سال مرتکب اعمال خلاف عفت شده، و از کلیسا بیرونش کردند و حتی از آمریکا نیز اخراجش کردند. حالا محکومیتش دو ماه یا هر چه که بود تمام شده و برگشته به رم و دو مرتبه کلیسای مرکزی وی را بخشیده و حالا آمده به کلیسای رم! پس هنوز این جریانها اتفاق می‌افتد.

اگر ما را متهم به ارتداد و کفر و بی‌دینی نکنند، باید بگویم که عین این جریان در مطالب فقهی شیعه هم هست که یک فقیه می‌تواند زن کسی را طلاق دهد و او را به نکاح مرد دیگری در آورد، و همه اینها غیابی باشد!!! استناد می‌کنند به آیه قرآن، و می‌گویند چون فقیه جانشین پیامبر است و آیه قرآن هم می‌گوید که: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب: ۳۶)، یعنی اگر خدا و رسول فرمانی بدهند هیچ مؤمن و مؤمنه‌یی دیگر حق ندارند از خودشان اختیاری داشته باشند. پس من هم که فقیه هستم و جانشین خدا و رسول هستم، فرمان می‌دهم این زن مطلقه گردد و برود زن فلان مرد بشود. اول انقلاب هم خیلی این مسائل را نوشتند، حتی نوشتند ولی فقیه می‌تواند توحید را تعطیل کند! آنها ارتداد نیست، ولی اینها ارتداد است!

تداخل قضایای فکری و اعتقادی، از جوامع دیگر به اندیشه و تفسیر و احکام و فقه اسلام خیلی زیاد است و ما نیازمند یک کار بسیار گسترده در این زمینه هستیم که تفسیر و فقه را از اسرائیلیات پاک کنیم. چرا اینها داخل مبانی اعتقادی ما شده است؟ به دلیل اینکه اسلام طوری در جوامع بشری جا پیدا کرد که مخالفان از ادیان دیگر آمدند اسلام را شناختند، و بیشتر پیشوایان آنها و مخصوصاً یهود که با مسلمانها در مدینه زندگی مشترک چندین ساله داشتند، تا جریان بنی‌قریظه پیش آمد و پیامبر و مسلمانها خواستار خروج یهود از مدینه شدند، آنگاه کمر همت به تخریب اسلام بستند، چرا؟ من یک مثال خیلی زنده برایتان می‌زنم: شما آقای خاتمی را با روز اولی که رأی آورد مقایسه کنید. آقای خاتمی که عوض نشده، آراء وی هم عوض نشده، پس چه چیزی عوض شده؟ بحران‌سازیه‌ها و مانع‌تراشی‌هایی که کردند موجب شد محبوبیتش را از دست بدهد، تا جایی که دیگر حتی دوستانش هم قبولش ندارند! با اسلام هم همین کار را کردند، یعنی آمدند برای اسلام بحران‌سازی کردند، غزوات و سرایای زمان پیامبر تا واقعه کربلا را مرور کنید، همه بحران‌سازی است.

از طرف دیگر عقاید و دیدگاههای خودشان را وارد تفسیر و فقه اسلام کردند و آمدند علماء اسلامی شدند. ما الآن چقدر افتخار می‌کنیم که مثلاً تعدادی مسیحی در حوزه علمیه قم مسلمان شده‌اند و دارند فقه می‌خوانند، آیا ما واقعاً باید به اینها اعتماد کنیم؟! شاید یک جریانی است که آنها آمده‌اند اسلام را پذیرفته‌اند؟! من که تردید دارم! قطعاً این طور نیست! اگر ده نفرند، شاید بتوان گفت نه نفرشان برای تخریب آمده‌اند! ما خودمان اینقدر بچه مسلمان داریم که بفرستیم آنجا، چرا آنها بیایند اینجا! آنها اگر واقعاً می‌خواهند درس بخوانند، فقه بخوانند، ما اینقدر مساجد بزرگ در لندن، نیویورک، لس‌آنجلس و جاهای دیگر داریم و شما می‌توانید مدرس مسلط به زبان و غیره به آنجا بفرستید تا در آنجا تدریس کنند. این مسائل از اول اتفاق افتاد! مثلاً عمر افتخار می‌کرد که یک یهودی به اسم کعب الاحبار آمده و اسلام آورده و حالا چون اسلام آورده نباید کاری کنیم که بدش بیاید! مهاجرین و انصار که مال خودمان هستند پس برای اینکه او

بدش نیاید باید مشاور دینی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی من باشد و مورد مشورت من قرار بگیرد! و وقتی هم می‌خواهم جانشین تعیین کنم بگویم: آقای کعب الاحبار به نظر شما بعد از من چه کسی خوب است که جانشین شود؟ کعب الاحبار هم بگوید: یا امیرالمؤمنین این چه سؤالی است که می‌فرمایید؟ جناب عالی اجل هستیدا! اصلاً خودتان می‌دانید! بعد هم عمر بگوید: نه حالا چون شما اهل کتاب هستید، می‌خواهم ببینم در کتب شما در اینگونه قضایا چه چیزی نوشته شده؟! ببینید سادگی را! قرآن جلوی عمر است، حافظ قرآن است! آن وقت می‌گوید می‌خواهم ببینم در تورات چه چیزی برای خلافت و جانشینی پیامبر نوشته شده! بعد کعب الاحبار می‌گوید: بلی! خوب آنجا چیزهایی هست! به نظر من علی بد نیست! علی خیلی جوان شایسته و خوبی است! داماد پیامبر هم هست! عمر جواب می‌دهد: بلی! من هم نظرم همین بود. بلافاصله کعب الاحبار می‌گوید: ولی! عمر می‌گوید: ولی چه؟! کعب می‌گوید: نه! حالا این مسأله را رها کنید! عمر می‌گوید: خوب حالا چرا ولی گفتی؟ به من بگو که نگرانم. کعب جواب می‌دهد: ولی این که گفتید در کتب ما چه نوشته؛ نوشته است کسی که دستش به خون مردم آغشته باشد حکومت بر او مستقر نمی‌شود، و این عیب در علی هست! آنگاه عمر می‌گوید: خوب پس علی را می‌گذاریم کنار! زیرا اگر قرار است خلافت نبی مستقر نشود ما یک آدم دیگر که نه در جنگ شرکت کرده و نه حتی در یک بحثی شرکت کرده و خانه‌نشین بوده را انتخاب می‌کنیم! عثمان!! ببینید اینها در شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید نوشته شده و یک سنی معتزلی می‌نویسد نه یک شیعه! در هر صورت این مسائل وارد اسلام شده است!

من واقعاً متأسفم و دائم غصه می‌خورم و اگر توصیه‌های قرآن به پیامبر(ص) نبود که «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» (فاطر ۸)، غصه‌شان را نخور، «فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ» (زخرف ۸۳)، ره‌اشان کن تا آن روزی فرا رسد که به آنها وعده داده شده، یا اینکه «وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ» (آل‌عمران ۱۷۶)، ای پیامبر کسانی که به سوی کفر می‌شتابند تو را غمگین نسازند! اگر این آیات نبود واقعاً غصه مرا از پای در می‌آورد که چرا مسلمانان نسبت به این کتاب با این عظمت این‌طور بی‌اعتناء شده‌اند و دائم هم خودشان ایراد به کتاب خودشان می‌گیرند که مثلاً چرا حجاب هست؟ و چرا تساوی زن و مرد نیست؟ و چراهای دیگر!! بی‌آنکه اطلاع درستی از متن داشته باشند و یا اینکه روان خودشان را تحلیل کنند که اصلاً مرد چیست؟ زن چیست؟ تفاوتها در چیست؟ مرد چه می‌خواهد؟ زن چه می‌خواهد؟ و نتیجه تلافی آنها چه چیز باید باشد؟! و از ارتباط و پیوند آنها چه چیزی باید پدید آید؟! اصلاً دنبال یافتن پاسخی برای این سؤالات نیستیم.

من وقتی که در بیروت بودم، دوستان مسیحی هم داشتم که گاهی به من مراجعه می‌کردند، مثلاً در دانشگاه می‌دیدم که ناراحت است، می‌گفتم چرا ناراحتی؟ می‌گفت هیچ! دیشب که در یک مهمانی بودیم و دانسینگ بود و فلان و فلان، یک مردی هم زن مرا بوسید! خوب اینکه دیگر مسلمان نیست، مسیحی است، تازه از دین خودش هم اطلاع ندارد و اسماً مسیحی است پس چرا از این کار ناراحت می‌شود؟ پس این یک امر فطری در مرد است. خداوند اینطور قرار داده است که مرد باید با غیرت خودش کانون خانواده را حفظ کند، چرا؟ برای اینکه این نسل مشخص باشد و مشخص باشد که این فرزند کیست؟ پدرش کیست؟ مادرش کیست؟ مسؤولیت تربیت و اداره امور و تأمین معاش او به عهده چه کسانی است؟! زیرا بنیاد نهاد سالم اجتماع و بنیان اجتماع سالم، خانواده سالم است. و کسی از جامعه‌شناسان، روانشناسان، فیلسوفان و حکماء و امثال اینها تاکنون در این حقیقت مسلم تردیدی وارد نساخته.

نگذارید این سنتهایی را که داریم از بین برود. اگر واقعاً معتقد به قیامت هستیم و می‌دانیم که باید در برابر عرش الهی پاسخگو باشیم، در قبال حفظ این سنتها مسؤول هستیم. به خود بیاییم و نگذاریم این سنتها از بین برود. این سنتی که تا دم مرگ و تا دم قبر دنبال بچه‌هایمان می‌رویم، سنت بسیار بزرگ و مفیدی است. پسر مریض می‌شود، پدر و مادر می‌دوند. دختر مریض می‌شود، پدر و مادر می‌دوند. نوه مریض می‌شود، پدر بزرگ و مادر بزرگ می‌دوند. وقتی که فرزندان احتیاج دارند پدر و مادران به کمکشان می‌روند. نگذارید این ارتباطات از بین برود. فکر نکنید که مستقل شدن و جدا شدن و از هم بریدن خوب است. جوانها یک مقدار فضولی‌های بزرگترها را تحمل کنند و چیزی نگویند و واکنشی نشان ندهند و نگذارند این روابط از هم پاره و گسیخته شود. «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (لقمان ۱۵).

ببینید! جامعه امروز غرب یک جامعه ایده‌آل بشری نیست. اگر شما بروید در تاریخ، در روانشناسی و

جامعه‌شناسی بررسی کنید، می‌بینید زنهای غرب که حدود ۳۰۰ سال برای تساوی حقوق دویدند، در ابتداء علت و انگیزه‌شان برای تشکیل گروههای صنفی کوچک و ایستادگی در برابر مردها، فقط این بود که در میهمانیها مردهایشان به زنهای دیگر نگاه می‌کردند، یا با زنهای دیگر می‌رقصیدند و با آنها دست می‌دادند، اینها به غیرتشان برمی‌خورد و می‌گفتند: پس چرا ما نه؟ اگر شما این کارها را انجام می‌دهید ما هم می‌خواهیم انجام دهیم! آنها تساوی را در این می‌دیدند و به این ترتیب کم‌کم کانون خانواده از هم گسیخته شد و حالا غرب، علی‌رغم پیشرفتهای صنعتی، دچار مشکلات روانی و خانوادگی است.

در روزنامه دیروز، آمار خودکشی در فرانسه در سال حدود سی هزار نفر اعلام شده بود، و آمار افسردگی چیزی حدود ۵۰ درصد می‌داند افسردگی یعنی چه؟ یعنی شخص معنا و مفهومی برای زنده‌بودن خودش نمی‌یابد و نمی‌داند برای چه زنده است. چرا این اتفاق می‌افتد؟ برای اینکه خانواده نیست، اگر خانواده باشد و در کنارش خدا هم باشد، معنویت هم باشد، زندگی معنا و مفهوم پیدا می‌کند. در همین شهر اصفهان، دوستان ما که مشاورین روانی خانواده‌ها هستند، تعریف می‌کنند و می‌گویند: جوانی را می‌آورند پیش من، چه دختر و چه پسر، تمام امکانات را دارد ولی افسرده است. آری! اتومبیل دارد، موبایل دارد، اینترنت دارد، ماهواره دارد، دوست دختر دارد، پول دارد، اما افسرده است! چرا؟ چون پدر و مادر ندارد! یعنی توی خانه که می‌آید محبت خانوادگی نیست که دور هم بنشینند. هر کسی که می‌آید غذایی را از یخچال برمی‌دارد و می‌رود یک گوشه‌یی و با کسی هم کاری ندارد! بعد از او هم برادرش می‌آید و همان کار را می‌کند و... در واقع همه منفردند و در بین آنها هم‌کلامی، هم‌نشینی و خلاصه همبستگی وجود ندارد! پس دیگر زندگی معنا و مفهومی ندارد. مثلاً یک ماه، دو ماه، یکسال از برادر و خواهرش خبر ندارد! دنبالشان هم نمی‌گردد! تلفن هم نمی‌زند! آیا این فطریات بشر است؟! آیا این نیازهای بشر است؟! آیا بشر این‌طور آفریده شده است!؟

این مقدمه مختصری بود و همه ما باید در این زمینه خیلی مطالعه کنیم. از جمله می‌توانیم کتاب حجاب آقای مطهری را بخوانیم. ایشان هم بحث تفصیلی در این زمینه کرده‌اند. بحث ایشان در رابطه با حجاب در سال ۴۴ و ۴۵ در انجمن اسلامی پزشکان انجام گرفت و در سال ۴۷ به صورت یک کتاب جیبی چاپ شد و در همان سالها خلاصه‌یی از این مباحث به صورت چند مقاله در مجله زن روز منتشر گردید. آن مقالات در زن روز، و چاپ کتاب حجاب ایشان، باعث شد بسیاری از دختران جوان به حجاب معتقد شوند، یعنی برگردند به فطرت خودشان و با فطرت خودشان مبارزه نکنند.

پس در طبیعت زن طنّازی هست، عشوهرگری هست، ناز هست، آرایش کردن هست. اما مرد اصلاً نیازی به آرایش کردن ندارد. نظافت برایش مهم است و باید هم باشد، لباسهایش هم باید تمیز باشد، سر و رویش هم باید تمیز باشد، ولی طبیعت آرایش کردن را خداوند در زن نهاده و اصلاً زیباییها را به او داده است. حالا زن نمایش این زیباییها را باید به یک گروه خاص اختصاص بدهد و نباید آنها را در جامعه و منظر عموم بیاورد. حرف قرآن همین است. قرآن نمی‌گوید زن در جامعه نیاید، زن کار نکند، زن با مرد حرف نزند! بلکه قرآن آمده و همه اینها را تعدیل کرده است. یعنی قرآن آمده آن سختگیری‌هایی که در ساسانیان بود، در روم شرقی بود، در دنیای پیش از اسلام بود، تعدیل کرده است. گفته است زن بیاید در جامعه، زن در مسجد شرکت کند. حتی ویل دورانت می‌گوید: این قانون حجاب به این سختی که الآن در بین مسلمانان هست از ایران به اسلام رفته است. البته او توجه به متن قرآن نداشته که این حرف را می‌زند و می‌گوید حجاب از ایران به اسلام رفته است.

بناءبراین قرآن آمده و این مسائل را تعدیل کرده است. قرآن زن را در برابر مرد مساوی قرار داده، منتهی آن زیباییهای زن را اختصاص به یک جای خاص می‌دهد و می‌گوید او حق ندارد زینتش را در جامعه بیاورد. زن حق ندارد برای مردانی غیر شوهرش، غیر برادرانش، غیر پسران شوهرش و... که قرآن یکی‌یکی ذکر می‌کند، برای کسان دیگری زیباییها و زینتهای خود را اظهار کند. پس قرآن نمی‌خواهد زن خانه نشین باشد، می‌خواهد از خانه بیرون بیاید، ولی آن چیزهایی که اختصاص به کانون خانواده دارد را با خودش بیرون نیاورد. این امر خیلی طبیعی است و حتی فطری.

بینید ما الآن در دنیا و در جامعه امروز هم مشکل داریم، حتی مردان متجدد امروزی ما که اروپا رفته‌اند و آنجا

زندگی کرده‌اند و...، وقتی به ایران می‌آیند یا جای دیگری می‌روند، من بارها دیده‌ام در میهمانیها به زنهایشان تذکر می‌دهند و مثلاً حتی می‌گویند: نخند! یا بلند نخند! او اعتقاد دینی ندارد، اما این ناشی از فطرت او است، ناشی از غیرت او است، این اختصاص است. حالا چرا این‌طور است؟ قرآن می‌گوید: «فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (احزاب ۳۲)، یعنی یک وقت کسی باشد که تربیت نشده باشد، دلش بیمار باشد آن وقت او طمع می‌کند، طمع که کرد دنبال طمعش می‌رود و کانون خانواده را به هم می‌زند، و نشوز از همین جا پیدا می‌شود. «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ» (نساء ۳۴)، یعنی زنانی را که می‌ترسید که زیرسرشان بلند شده باشد، پس آنان را اندرز دهید و در خوابگاه تنهایشان بگذارید و آنان را بزنید.

نشوز به معنای مخالفت نیست. به معنای این نیست که زن بگوید نمی‌خواهم، مثلاً بگوییم چرا آبگوشت نپختی؟ بگوید نمی‌خواهم! چرا پلو نپختی؟ نمی‌خواهم! چرا جارو نکردی؟ نمی‌خواهم! در فقه اینطور است که اصلاً زن می‌تواند بگوید: برو دایه بگیر، کلفت بگیر، نوکر بگیر تا کارها را انجام دهد و من این کارها را نمی‌کنم! و این جزء حقوق او است. ولی اگر زن تربیت شده و مسلمان و مؤمن باشد براساس تعاون بر نیکی و پرهیزگاری کارها را، انجام می‌دهد.

«نشز» یعنی بلند شد، ارتفاع گرفت، «نشوز» یعنی ارتفاع گرفتن و در اینجا به معنای زیر سر بلند شدن است. یعنی چه؟ یعنی اینکه یک مرد دیگری گفته باشد که شما اگر طلاق بگیرید و زن من بشوید، من چنین و چنان می‌کنم، ماشین برایت می‌خرم، موبایل می‌خرم، در نیاوران خانه می‌خرم، عمره می‌رویم، پاریس می‌رویم و...، زن هم مثلاً می‌گوید: ما زن این گدای بدبخت شدیم در حالی که خواستگاران این چنینی داریم! و شروع می‌کند توی خانه اذیت کردن و نافرمانی را به نیتی شروع می‌کند که مرد بگوید طلاق می‌دهم. بنده در طول عمر خود سه مورد از این مسأله را به چشم دیده‌ام که زن دچار نشوز شد و آنقدر مرد را اذیت کرد که طلاقش داد، بعد آن مرد محرک با او ازدواج نکرد. در هر سه موردش مرد به قولش وفاء نکرد و زن بدبخت شد و شوهر سابقش هم راهش نداد و بی‌شوهر شد. جوان و زیبا بود اما تا آخر عمر بی‌شوهر ماند. حالا این زن چکار می‌کند؟ می‌رود دنبال فحشاء! آثار را ببینید! بعد وقتی که قرآن می‌گوید موهائتان را بپوشانید و فلان و فلان، (فعلاً قصد توضیح این آیه را ندارم، ان شاء الله در تفسیر سوره نساء تفصیلاً به بیان آن خواهیم پرداخت) آن وقت به قرآن ایراد می‌گیرند: چرا موها پیدا نباشد؟ قرآن می‌گوید اگر قرار است مو به عنوان زینت باشد، «وَلَا يُدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُحُورِهِنَّ» (نور ۳۱)، زینت خودشان را آشکار نکنند مگر برای شوهرانشان. اما حالا زنی است که کشاورز است، کارمند اداره است، مقنعه هم دارد، آرایش هم نکرده، مقنعه‌اش توی کار و فعالیت یک مقداری کنار رفت، حالا این مو که پیدا شد، دیگر آرایش نیست، زینت هم نیست، نخواسته است هم که نشان بدهد، و وقتی هم که متوجه شود آن را می‌پوشاند، حالا به این نباید ایراد گرفت، نباید گفت: تو مسلمان نیستی یا فلان! دارد کار می‌کند، فعالیت می‌کند و این مسائل به طور طبیعی پیش می‌آید. اما آن که می‌رود موهایش را رنگ می‌کند، درست می‌کند، چهار تار مویش را هم به قصد اظهار بیرون می‌گذارد، آن ابداء زینت است و دارد هم نشان می‌دهد، و خداوند این را به جهت آثار سوءش، منع می‌کند.

تمام احکام قرآن دارای حکمت تامه است پس باید دلیل وضع حکم را کشف کرد و از فطرت و طبیعت خود انسان هم بیرون نیست. یعنی یک چیز زوری نیست. قرآن همان طبیعت را تعریف می‌کند اما به صورت معتدل. به صورتی که همه جا قابل اجراء باشد. به صورتی که نه مرد و نه زن، از هیچ یک از حقوق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و خانوادگی‌شان محروم نگردند و نه کانون خانواده از هم بپاشد، و نه فساد در جامعه بروز پیدا کند. این چهارچوب قرآن است.

در قرآن دو آیه مستقیماً به مسأله حجاب می‌پردازد که یکی آیه ۳۱ سوره نور است: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»، و دیگری آیه ۵۹ سوره احزاب است، «يُدْنِينَ عَلَيْنَهُنَّ مِنَ الْجُلُوبِ». اما چون من می‌خواهم بحث تمام و کامل باشد (البته در حد بضاعت علمی خودم) آیاتی را که به نحوی مسأله حجاب را شامل می‌شود نیز مطرح می‌کنم.

می‌خواهم به طور کلی ببینید که دلیل و حکمت وضع احکام در قرآن چیست؟ و اگر ما واقعاً اعتقاد به وحی داشته باشیم، باید بدانیم که اگر مسأله‌بی را درک نکنیم، این ناشی از قصور و کوتاهی ما در فهم مطلب است نه اینکه العیاذبالله خداوند نتوانسته است کلامش را صریح و روشن بیان کند.

قرآن یک چیز را برای مردان و زنان مؤمن بطور کلی تعریف می‌کند، و در چند جای قرآن هم هست. یکی اول سوره مؤمنون که می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» - می‌دانید که «قَدْ» جلوی فعل ماضی به معنای تحقیق است - یعنی محققاً این‌طور است یا حتماً این‌طور است و اگر جلوی فعل مضارع درآید یعنی گهگاه یا ممکن است. مثلاً اگر بگویید: «قد یدهب»، یعنی «شاید برود»، «ممکن است برود». ولی اگر بگویید: «قد ذهب» یعنی «حتماً رفته است».

قرآن در این آیه می‌گوید: «قَدْ أَفْلَحَ»، یعنی قطعاً مؤمنان پیروز و رستگارند، به چه شرطی؟ «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (مؤمنون ۲)، آن کسانی که در نماز خشوع داشته باشند. خشوع در نماز از کجا ناشی می‌شود؟ از اینکه انسان در مرتبه اول بداند که در برابر چه کسی می‌ایستد؟ این چه کسی است که شایستگی دارد که من در برابر او رکوع کنم و آنقدر خم بشوم که تعظیم را، به حسب ظاهر، یعنی جسماً، به کمال برسانم؟! مثلاً خم شدن شما توی خیابان برای احترام به طرف مقابل، یک نوع تعظیم و رکوع است، ولی حدش به اندازه حد رکوع در نماز نیست. شما در برابر چه کسی اینقدر خم می‌شوید؟ و چه کسی است که لیاقت دارد که شما در برابر او خود را به خاک بیاندازید و سجده کنید؟! چه کسی است که همه چیز را باید از او بخواهید؟! در برابر چه کسی می‌گویید: تو رب العالمین هستی، تو رحمان و رحیمی، فقط تو را می‌پرستیم و فقط هم از تو کمک می‌خواهیم؟! انسان وقتی متوجه این مسائل باشد کم‌کم خاشع می‌شود. یعنی خشوعی که در ذاتش هست، رشد می‌کند. «خضوع» تعظیم ظاهری است. یعنی انسان فروتنی و تواضع را برحسب ظاهر نشان بدهد، و «خشوع» تعظیم باطنی است. یعنی انسان در معنا، تسلیم امر پروردگار است و در معنا هر روزی که از عمرش بگذرد، شادمان است که با سرعت به سوی دیدار خدا می‌رود.

خوب حالا با چه توشه‌یی می‌خواهد به دیدار خداوند برود؟ «فَإِنَّ خَيْرَ الْزَّادِ التَّقْوَى» (بقره ۱۹۷)، بهترین توشه پرهیزگاری است. آیا من پرهیزگار هستم؟! آیا این توشه را دارم؟! آنجا که می‌روم خدا می‌گوید سفره خویش را باز کن ببینم چه داری؟! پس این کارهایی که ما به عنوان عبادت و ثواب انجام می‌دهیم، چیزی نیست که توی آن دستمال و بقچه جا بگیرد و آنجا ما بتوانیم بازش کنیم و بگوییم: خداوندا من هفتاد سال عمر کردم و مثلاً از ده سالگی، بیست سالگی، در شبهای جمعه دعای کمیل خواندم، می‌شود پنجاه سال، پنجاه تا پنجاه هفته هم می‌شود دو هزار و پانصد تا، پس من ۲۵۰۰ تا دعای کمیل خوانده‌ام. خوب خدا می‌گوید اثرش چه بود؟! آیا خشوع داشتی؟! تواضع داشتی؟! خضوع داشتی؟! در برابر من که ایستادی، دانستی با چه کسی حرف می‌زنی؟! دانستی چه می‌گویی؟! دانستی چه می‌خواهی؟! تو که به من دروغ گفتی بی‌انصاف! تو گفتی «ایاک نعبد»، ولی رفتی دیگران را پرستیدی! بتها را پرستیدی! پول را پرستیدی! زن را پرستیدی! مرد را پرستیدی! ثروت را پرستیدی! قدرت را پرستیدی! آنوقت مثلاً از آن کشیده‌های آبدار الهی چنان توی گوشمان بزند که اصلاً با خاک آنجا یکسان بشویم! آب بشویم! تو دروغ گفتی! تو به دروغ گفتی «ایاک نستعین»، گفتی فقط از تو کمک می‌خواهم! پس چرا رفتی از ظلمه کمک خواستی؟! چرا به خاطر یک لقمه نان تسلیم ظلم شدی؟! چرا از اینکه ترسیدی کارت را از دست بدهی دروغ گفتی؟! تظاهر کردی؟! نفاق کردی؟! ریاء کردی؟! چرا؟!!

این کارها ضد خشوع است و قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (مؤمنون ۲). ما با چه امیدی داریم روزها را طی می‌کنیم و به سمت قیامت می‌رویم؟! روزها دارد می‌رود، به قول فرمایش امیرالمؤمنین «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَاتَّهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ» (کلمات قصار ۲۱)، یعنی فرصت عمر به سرعت ابرها می‌گذرد پس فرصتهای نیک و خیر را دریابید.

خوب حالا ببینیم قرآن دومین صفت مؤمنین را چه می‌داند: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون ۳)، و کسانی که از کار لغو اعراض می‌کنند. یعنی از کاری که بیهوده است و کاری که اگر انسان عاقل ببیند می‌گوید جلف و سبک و بی‌حاصل است، اعراض می‌کنند. مثلاً اگر یک خانمی برود موهایش را درست بکند و کت و دامن بپوشد و کفش پاشنه بلند و بعد با طنّازی و عشوه‌گری توی خیابان با صدای موزون پاشنه‌های کفش راه برود، هدفش چیست؟! مردم می‌گویند که او زن سبکی است، سبک سر است. این کار لغو است، کار بیهوده، کار زیان‌آور، کار بی‌حاصل. مؤمن از لغو اعراض می‌کند و دنبالش نمی‌رود. چنانچه در آیه ۳۱ سوره نور هم فرموده: «وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»، و پاهای خود را چنان به هم نزنند و به زمین نکوبند که زینت پنهانشان آشکار شود و دیگران از آن آگاه شوند.

من قبلاً گفته‌ام، اما باز هم تکرار می‌کنم. قرآن می‌گوید تکرار کنید، قرآن اسم خودش را هم گذاشته است «ذکر». یعنی انسان مرتب باید به یاد خودش بیاورد. بیاید و به لغوهایی که تحت عنوان مذهب صورت می‌گیرد توجه کنید! مثلاً قبر می‌خرد ده میلیون، سی میلیون. آیا شما باور می‌کنید که قبرها در بعضی امامزاده‌ها سی میلیون تومان شده است! آن وقت جمعیت اطراف همانجا گرسنه‌اند! بروید اینها را ببینید.

وسط همین هفته کسی گفته بود بیاید سهر و فیروزان. من تا به حال آن طرفها نرفته بودم. توی این روستاها با این همه برنجکاری و کشاورزی وسیع، در تمام این خانه‌ها که نگاه می‌کردم می‌دیدم که فقر قیامت می‌کند! این ملت دارد زحمت می‌کشد، جان می‌کند، با چه عرق‌ریزانی این برنجها را با داس داشتند درو می‌کردند، اما توی خانه‌هاشان که بروی نه بهداشت دارند، نه دارو، نه صابون، نه خمیر دندان، نه مسواک، نه حمام، نه نظافت، روی سر و صورت بچه‌هاشان هزاران مگس نشسته است. خوب دلیل این وضع چیست؟ برای اینکه کار لغو می‌کنند! همان جا از یکی پرسیدم چرا وضع مردم اینجا این‌طور است؟! پس پولهایشان را چکار می‌کنند؟! گفت مثلاً در این روستا عروسی بوده، رفته‌اند از اصفهان ارکستری را گرفته‌اند که برای یک شب ۳۰۰ هزار تومان گرفته است و از این جور کارها!! همین شخص فقیر کربلا باید برود! عمره باید برود! مجلس ختمش چطور باید باشد! قاری آن مجلس از کجا باید باشد!

خوب اینها تحت عنوان دین انجام می‌گیرد و اینها لغو است، کار بی‌حاصل است. آنوقت کارهای اساسی دین زمین مانده است. یعنی بجای اینکه برای بچه‌اش هزینه کند تا آنقدر با سواد شود که بتواند حداقل یک کتاب بخواند و کشور خودش را، فرهنگ خودش را بشناسد، جامعه خودش را بشناسد، بتواند روزنامه روز را بخواند! توی این روستاها من یک روزنامه ندیدم! از هر خانواده‌یی بپرسی، می‌گوید من روزنامه نمی‌خوانم، رادیو گوش نمی‌دهم! اصلاً کاری با این کارها ندارند! پولهایشان در آن راهها هزینه می‌شود. من به طور متوسط حساب کردم، حدود هشتاد درصدشان دفترچه پس‌انداز بانکی دارند. همان برنجی را که خودش تولید می‌کند، نمی‌خورد، به بچه‌اش هم نمی‌دهد، می‌فروشد و پولش را پس‌انداز می‌کند که هم یک سودی به آن پول بدهند و هم اینکه با آن پول قبر بخرد! کربلا برود! و اگر هم نرفت وصیت کند که ورثه‌اش کربلا برونند! آن وقت دارد گرسنگی می‌خورد! کوچه‌ها خاکی و کلاً یک وضع ناهنجار. من درخواست می‌کنم بروید ببینید، خیلی نزدیک است، چسبیده به اصفهان! چسبیده به شهری با این عظمت که می‌تواند درآمد توریستی آن تنها معادل با درآمد نفت ایران باشد! آیا حساب کرده‌اید؟ آن وقت فقر حاکم است، چرا؟! به دلیل کار لغو.

اما آیه چهارم سوره مؤمنون: «وَالَّذِينَ هُمْ لِزَكَاةٍ فَاعِلُونَ». قرآن روی نکات حساس و اصلی دست می‌گذارد. بشر در زندگی دنیویش با دو عامل اساسی می‌تواند بهترین زندگی را داشته باشد: یکی معنا و یکی ماده، و هر دو هم در سرشت و درون خود او هست. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر ۲۹)، پس وقتی که جسمش را آماده کردم و از روح خودم در آن دمیدم. یعنی ماده و معنا با هم متحد شدند، پس آنگاه در پیشگاهش به سجده درافتید. پیامبر در مورد حذف ماده در زندگی فرمود: «لا رهبانية في الاسلام»، یعنی گوشه‌نشینی و ترک دنیا و زهد و اعتکاف بی‌حاصل و خالی از معنی در مسجد و جاهای دیگر از اسلام نیست.

شما می‌توانید حساب کنید و شاید هم حساب کرده‌اید که همین کاری که تحت عنوان اعتکاف در مسجد حکیم اصفهان یا جاهای دیگر انجام می‌گیرد و چقدر هم هزینه می‌کنند و غذای می‌برند و می‌دهند، چه همه آسیبهای اجتماعی دارد! در طول این چند سال اعتکاف سه نفر از نزدیکان ما که زن هم بودند و من می‌شناختم، در اعتکاف سگته کردند و همان جا مردند! جوان هم بودند! و بچه‌های ده، دوازده ساله‌شان بی‌سرپرست شدند. آخر این کار چه ثوابی دارد؟! این کار لغو است و چه همه مردم که از کار بیکار می‌شوند و امور خانواده‌ها و خانه‌ها از حرکت باز می‌ماند. چرا ما متن نهج البلاغه را نگاه نمی‌کنیم؟! چرا تاریخ را نگاه نمی‌کنیم؟! قرآن سر پیامبرش فریاد می‌زند که: «لَمْ نُحَرِّمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (تحریم ۱)، ای پیامبر! چرا آن چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده، بر خودت حرام می‌کنی و به خودت سخت می‌گیری؟ تو بیا زنهايت را تربیت کن؟ چرا قهر کردی و رفتی در مسجد نشستی؟! بیا با آنها کلنجار برو! قهر که کاری را درست نمی‌کند! برخی از اصحاب امیرالمؤمنین برای سؤال و مباحثه نزد ایشان می‌رفتند، دو سه باری که رفتند، حضرت فرمود: فلانی را در بین تان

نمی‌بینم؟! گفتند: یا امیرالمؤمنین این فرد معتکف شده است. ایشان پرسیدند: کجا؟ گفتند: توی فلان مسجد قرآن و دعا می‌خواند. امیرالمؤمنین گفتند: پس خانواده‌اش چه می‌شود؟! جواب دادند: تقبل کردیم که هزینه‌ی به خانواده‌اش بدهیم. امیرالمؤمنین گفت: بروید و از قول من به او بگویید که سگی که در بیابان دنبال استخوان می‌گردد که خودش روزی خودش را تأمین کند بر تو شرف دارد. این کلام امیرالمؤمنین است. اعتکاف یعنی چه؟! بروید دنبال تولید، عمران، آبادانی. شما می‌دانید آن کسی که رفته معتکف شده اگر یک گلدان در منزلش تشنه بماند و به آن گل آب ندهد، در قیامت مسؤول است! آن وقت چه برسد که باغدار یا کشاورز باشد، و یا تاجر یا مولد یا کارگر باشد، یا اداری‌ها، برای چه این کار را می‌کنند؟ این نفاق است! می‌گویند آقا سه روز معتکف بود و امتیازی توی پرونده‌اش می‌نویسند! آن وقت یک کسی از خور و بیابانک، جندق، و چاه‌ملک، و جاهای دیگر راه افتاده آمده مرکز استان، اینجا توی اداره و یک کاری داشته و مثلاً امضاء می‌خواهد، اما حالا آقا معتکف است! و این بنده خدا پول ندارد که برگردد یا برود و برگردد! پول برگشتن یکی از این افراد را من دادم. چقدر آنجا کار و زندگیش فلج می‌ماند! زن و شوهر و بچه همگی توی خانه قالی می‌بافند! آن وقت این یکی کارش چیست؟ معتکف شده. اگر این مسؤول نیست پس کی مسؤول است؟! اینها کار لغو است.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (مؤمنون ۴). قرآن می‌گوید بنیه اقتصادی جامعه باید مستحکم شود، یعنی آن کسی که توان پیدا کرد و یک راهی برایش باز شد و توانست پول بیشتری به دست بیاورد، باید بدهد به آن که کمتر دارد و حتی آن هم که کمتر دارد باز هم به دیگری بدهد که از او کمتر دارد. یعنی زکات را محدود به پولدارها نکرده است، همه باید زکات بدهند. حتی کسی که فقیر است! همه باید دست دهنده داشته باشند. مثلاً یکی نه تا بار گندم (یک گونی ۵۰ تا ۱۰۰ کیلویی) دارد، بعد یکی می‌آید و می‌گوید: به من زکات تعلق گرفته است و یک گونی گندم می‌دهد و گندمهای آن شخص می‌شود ده تا گونی، حالا او هم باید زکات بدهد و نباید نگه دارد. قرآن می‌گوید: «لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (مؤمنون ۴)، یعنی مؤمن اجرا کننده زکات است. و این چیزی است که در جامعه ما منسوخ است و هیچ کسی به فکر این نیست که تحت عنوان زکات انفاق کند و مالش را پاک کند.

پس قرآن تا اینجا، خشوع را صفت مؤمن دانسته، اعراض از لغو را صفت مؤمن دانسته، فاعل زکات را صفت مؤمن دانسته است. و اما صفت چهارم: «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» (مؤمنون ۵)، و کسانی که عفت خودشان را حفظ می‌کنند. پس بنیان حکم حجاب در اسلام ناشی از این است که اهل ایمان باید عفت خودشان را حفظ کنند و مقدمات یک امر واجب، واجب است. یعنی اگر حفظ عفت واجب است، کارهایی هم که موجب حفظ عفت می‌شود، واجب است. پس اگر حجاب موجب حفظ عفت در جامعه و خانواده و توسعه عفت در اجتماع می‌شود، اجراءش واجب است. اگر یکی بگوید که نه، من عفیفم و مرتکب بی‌عفتی نمی‌شوم، بناءً بر این نیازی به حجاب ندارم! در جواب باید بگوییم که: بی‌حجابی شما ممکن است باعث انحراف در یک خانواده دیگری بشود. من بارها با این قبیل موارد، مخصوصاً پیش از انقلاب، مواجه شده‌ام که مردانی زنانی را با یک تیپ آرایش خاصی در خیابان می‌دیدند و بعد به زن خود فشار می‌آوردند و اصرار می‌کردند که باید مثل او باشی! او را دیدی چطور بود؟! کفشش را دیدی؟! دیدی چطور راه می‌رفت؟! من هم می‌خواهم تو این‌طور باشی! حالا اگر زن زیر بار نمی‌رفت و یک مقدار مذهبی بود، این مسأله منجر یا به طلاق می‌شد یا به ازدواج دیگر، و یا اینکه مرد می‌رفت با زنهای دیگر رابطه برقرار می‌کرد. بناءً بر این مسأله مفاسدی را در جامعه ایجاد می‌کند! این‌طور نیست که قرآن یک حکمی را بی‌هدف گفته باشد! و مگر خداوند احکام را همین‌طور بی‌هدف می‌گوید!؟

آیات دیگری هم در زمینه حفظ فرج و حفظ عفت در قرآن هست که بعداً به آنها می‌رسیم. و اما دنباله همین آیات می‌گوید: «إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» (مؤمنون ۶)، مگر اینکه این رفع عفت برای همسرانشان باشد، چه مرد و چه زن، یا کسانی که ملک یمین آنها هستند (روی ملک یمین هم باید در یک فرصت مناسب بحث مفصلی انجام بدهیم) پس در این موارد اینها مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند. زن خودش را برای شوهر خودش آرایش کند، لباس خوب بپوشد، بی‌حجاب باشد، اینها مورد سرزنش نیست.

بعد قرآن نتیجه می‌گیرد: «فَمَنْ آتَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» (مؤمنون ۷)، یعنی اگر کسی بیش از این بخواهد و ماوراء

این افزون طلبی کند، اینها تجاوزگرند. آنقدر جامعه و عفت خانواده مهم است که قرآن همین جا نتیجه می‌گیرد و می‌گوید: کسی که بیش از این بخواهد و پایش را از این حدود بیرون بگذارد، تجاوزگر است.

بعد دوباره می‌رود سراغ صفات دیگر مؤمنان: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (مؤمنون، ۸)، کسانی که مراعات امانتهایی را می‌کنند که به آنها داده شده است، و همین‌طور پیمانهایشان را. آن وقت بالاترین امانت و بالاترین پیمان آنهاست که قرآن می‌گوید. شما با من پیمان بسته‌اید، عهد و میثاق الهی، که در آیات زیادی هست. - حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم. اگر بخواهیم قرآن را شاخه‌شاخه گسترش دهیم چه همه بیان و توضیح دارد که یک مطلب باز و شکافته شود و دقیق جا بیفتد. - پس بالاترین عهد و پیمان، پیمانی است که خدا می‌گوید شما با من بسته‌اید. خداوند چقدر به بنی اسرائیل و نیز مسلمانها می‌گوید: میثاق خودتان را نشکنید. یا در مورد امانت و بالاترین امانت می‌گوید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب، ۷۲). امانتها و عهدهای دیگر زیر مجموعه این امانت و عهد الهی هستند.

بناء بر این قرآن می‌گوید که صفت مؤمن این است که رعایت‌کننده عهد و امانت خودش باشد. بعد ادامه می‌دهد که: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (مؤمنون، ۹)، آنانکه بر تمام نمازهایشان نگاهبانی می‌کنند. من توصیه کرده‌ام و باز هم توصیه می‌کنم که نمازها را سر وقت بخوانید و اگر هم نمی‌رسید دو تا نماز را با هم بخوانید، حداقل یکی از آنها را سر وقت بخوانید. مثلاً نماز ظهر را سر وقت بخوانید و عصرش را بگذارید کمی بعد، مثلاً بعد از نهار یا خواب و ...، مغرب را حتماً اول وقت بخوانید. از دیگر شرایط حفظ نماز این است که: «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» (بقره، ۴۳)، یعنی نماز را در هر جایی به جماعت بخوانید و حتی اگر می‌دانید که از اول وقت مثلاً نیم ساعت می‌گذرد ولی یکی پیدا می‌شود که دو نفری نماز بخوانید، صواب بر این است که به تأخیر بیاورید و نماز را دو نفری بخوانید تا ثواب هم ببرید. از نماز جماعت غافل نشوید، آثارش را هم خواهید دید. آنقدر اعتماد، همبستگی و علاقه در بین اعضاء خانواده و کسانی که به هم اقتداء می‌کنند، ایجاد می‌کند که نگو و نپرس! انجام بدهید و آثارش را ببینید. نترسید که یک وقت دینتان از دست برود، دینتان حالا از دست رفته است! دین را اجراء کنید و آثارش را ببینید. این فرمان خداوند است.

بعد قرآن می‌گوید: حالا که مؤمنان دارای این صفات شدند: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» (مؤمنون، ۱۰)، اینها وارث خدایند و از خدا ارث می‌برند. چه چیزی را ارث می‌برند؟ «يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» (مؤمنون، ۱۱)، بهشت را ارث می‌برند. بالاترین و بهترین میراث که به ارث به انسان برسد بهشت یا فردوس است. «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (مؤمنون، ۱۱)، که در آن جاویدان هستند.

من فکر می‌کنم جلسه بعد هم باز حجاب تمام نشود. در هر حال من نظرم بر این است که مسائلی که سؤال می‌کنید و مطرح می‌شود تا آنجاییکه بتوانم بطور کامل جواب داده شود. با این حال در هر جلسه اشکالاتی را که روی همین موضوع به نظرتان می‌رسد بنویسید و بدهید تا مطالعه و تکمیل کنم تا برای جمعی که در اینجا هستند اشکالی باقی نماند.

## بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما دربارهٔ این بود که چرا حجاب برای زن ضروری است؟ من با استناد به کتب تاریخی توضیح دادم که پوشش برای زنان چیزی نیست که اسلام آورده باشد و حتی در زمانی که پیامبر اسلام (ص) در مکه مبعوث به پیامبری می‌شود، حجاب به صورتی که در ایران و روم شرقی یعنی انطاکیه و یونان بود، در شبه جزیره عربستان نبود. و در واقع چیزی شبیه به بی‌حجابی امروز در عربستان بین قبایل عرب وجود داشت. آن حجابی که در ایران وجود داشت، نشانهٔ تمدن بود. و قبایلی که در واقع تمدنی نداشتند یا نیمه وحشی بودند، حجاب هم نداشتند. پس اسلام که حجاب را برای زنان مطرح می‌کند، به عنوان یک نماد تمدن مطرح می‌کند نه نماد توحش! زیرا یکی از تفاوت‌های عمده و اساسی بین انسان و حیوان در پوشیدگی و برهنگی است. انسان به سبب تمایز عقلانی بر حیوانات، اولین گامی را که برای جدایی از همگونی با حیوانات، برداشت انتخاب پوشش و لباس برای خود بود.

در جلسهٔ قبل با بیان آیات اول سورهٔ مؤمنون توضیح دادم که هدف از احکام اسلام این است که انسان که چون یک موجود اجتماعی است، در روابط اجتماعی دچار اضطراب، تشویش و نگرانی نباشد و با خیال راحت زندگی کند. اسلام سعادت را در این می‌بیند که تمام افراد جامعه بر اساس اعتماد و اطمینان به یکدیگر، با هم ارتباط برقرار کنند. تمام چیزهایی که در احکام اسلام، در تحریم و نفی بعضی از کارها، و یا در تأیید و تصدیق بعضی دیگر از کارها هست، برای این است که این اعتماد ایجاد شود. اسلام می‌گوید دروغ نگویند، برای اینکه دروغ اعتماد را از بین می‌برد. می‌گوید ربا نخورید، زیرا ربا اطمینان و اعتماد را از بین می‌برد و مبنای اقتصاد را در جامعه متزلزل می‌کند. وقتی مبنای اقتصاد متزلزل شد، اعتماد از بین می‌رود، و هر کسی کوشش می‌کند که نفع بیشتری را، به هر شکلی، به خودش اختصاص دهد. برای اینکه این اعتماد جلب شود، آن کارهایی را که نباید انجام شود، از جمله زنا و فحشاء را ممنوع و از مقدمات منتهی به آنها پیشگیری می‌نماید، و نه تنها اسلام، بلکه قوانین امروزی بشر هم آنها را مخل به حال اجتماع می‌داند.

همان‌طور که برایتان توضیح دادم: مقدمهٔ واجب، واجب است. به عنوان مثال اگر شما بخواهید نماز بخوانید، مقدماتش مثل طهارت و وضوء واجب می‌شود. اگر بخواهید به مکه بروید، مقدماتش از قبیل استطاعت و باز بودن راه و سالم بودن و... همه واجب می‌شوند. برای اینکه عفت در میان مردم برقرار شود، و زنا در میان مردم نباشد، و با توجه به اینکه وقتی که قرار است اعتماد و اطمینان از هر نوعی در جامعه برقرار شود، یکی از چیزهایی که نباید باشد، زنا و فحشاء است. بناء بر این برای جلوگیری از آنها، چیزهایی که مانع بروز فحشاء می‌شود، به عنوان مقدمه، اجرائش واجب است، از جمله پوشش برای زنان.

در جلسهٔ قبل آیات اول سورهٔ مؤمنون را بیان کردم، از جمله این آیه که جزء صفات مؤمنان می‌گوید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» (مؤمنون ۶۰).

در سورهٔ انبیاء هم راجع به زکریا و یحیی و مریم می‌گوید: «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (انبیاء ۸۹). به دعاء زکریا توجه کنید: و به یادآور (ای پیامبر) آن وقتی را که زکریا هم به درگاه ما دعاء کرد و پروردگار خویش را نداء داد: ای پروردگار من! مرا تنها وامگذار و رها مکن. زکریا چه چیزی می‌خواهد؟ تشکیل خانواده و بقاء نسل. آری! زکریا از خداوند فرزند می‌خواهد. این خواست مقدمه دارد. تشکیل خانواده اساس بقاء اجتماع و خود فرد است و این تشکیل یک مقدماتی دارد. یعنی انسان باید اقتصاد داشته باشد، ماده داشته باشد، مسکن داشته باشد، قدرت و توان کار کردن داشته باشد، قدرت و توان تولید مثل داشته باشد، اخلاق داشته باشد، راستی، درستی، امانت، صداقت، محبت، عشق و چیزها و صفات دیگری هم باید در وجودش باشد. اینها همه مقدمه است و این مقدمه‌ها نیز لازمند. زکریا وقتی دعاء می‌کند، یعنی این مقدمات را فراهم کرده و حالا می‌خواهد یک گام دیگر بردارد. «وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (انبیاء ۸۹)، و تو

بهترین کسی هستی که ارث می دهی. یعنی اگر می خواهی برای من چیزی به ارث بگذاری، من بهترین فرزند را می خواهم. دعاهای پیامبران را ببینید! «رَبِّ أَرْزُقْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي دَرْيَتِي» (احقاف ۱۵)، اصلاح در ذریه! ذریه تا کجا می رود؟ تا قیامت. یعنی انسانی که می خواهد تشکیل خانواده بدهد باید به عنوان مقدمه فکر کند که تا نهایت دنیا باید ذریه اش - نه پسرش، نه دخترش، بلکه تمام فرزندانش تا نهایت دنیا - اصلاح شوند!

پس انسان ابتداء باید مقدمه آن را فراهم کند. من در دعاء از خدا می خواهم که چه کاری برایم انجام دهد؟! می خواهم که توان انجام را به من بدهد. یعنی خودم باید انجام دهم! من وقتی از خدا می خواهم که ذریه مرا اصلاح کن! فرزندانم را خودم باید درست تربیت کنم، و آنها هم فرزندانم را درست تربیت کنند، و این تربیت فرزندان همین طور تا قیامت ادامه پیدا کند تا ذریه من اصلاح شود! اگر فرزندانم را همین طور رها کنم و تربیت نکنم، امر به معروف و نهی از منکر نکنم! این که اصلاح ذریه نمی شود! و دعاء من هم ابتر می شود، یعنی دم بریده می شود و به جایی نمی رسد. هر چه من بگویم: خدایا چنین بکن! خدا می گوید: پس خودت چکار کردی؟! من که همه نعمت ها را در اختیار تو گذاشته ام، نعمت های مادی را به تو داده ام، و بالاترین نعمت معنوی که نعمت هدایت است را به تو داده ام و تو را راهنمایی کرده ام! پس تو اگر اصلاح در ذریه را می خواهی از این راه برو!

خوب این اصلاح ذریه نیازمند یک همسر توانا، قدرتمند، بااخلاق و مؤدب است. یکی از نشانه های بزرگی و عظمت زن، عفت اوست. وقتی عفت باید حفظ شود، مقدمات عفت هم باید انجام شود. پس حجاب که یکی از مقدمات آن عفت است، باید باشد.

«وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»، تو ارث دهنده هستی و آن هم بهترین ارث دهنده! من که اکنون می خواهم تنها نباشم، از تو می خواهم که به من فرزند بدهی، و مشخصات فرزند خوب را نیز تو تعیین کرده ای، پس من همان فرزند را می خواهم. «فَأَسْتَجِبْ لَهُ» (انبیاء ۹۰)، پس ما دعاء او را استجابت کردیم. توجه کنید که استجابت دعاء همین طور نیست! برای روشن تر شدن این موضوع برایتان مثالی می زنم: ببینید مثلاً انسان نمی تواند در جاده شهری حرکت کند و رو به سمت آنجا داشته باشد و بگوید: خداوند! خداوند! تو که بزرگی، تو که صاحب قدرت مطلق هستی و بر هر کاری توانا، پس علیرغم اینکه من به سمت فلان شهر می روم تو مرا با قدرت خود به فلان شهر دیگر برسان!! ای پیغمبر! ای امام! تو هم شفاعت کن! خودم می دانم دارم اشتباه می روم! ولی شما شفیع هستید! پشت یقه مرا بگیرید و بلندم کنید و بگذاریدم در فلان شهر! آیا این اتفاق می افتد؟! اصلاً چنین چیزی تا به حال اتفاق افتاده است؟! خداوند می گوید: برو! ولی آخرش هم به همان شهری می رسی که به طرف آن در حرکت هستی!

بنابراین استجابت دعاء باید در راهش باشد، یعنی انسان باید در راهی که خدا تعیین کرده خودش را قرار بدهد و بعد هم از خدا بخواهد که او را به مقصد برساند. مثلاً محصلی که مدرسه می رود و شب تا سحر هم مطالعه کرده و حالا چند تا اشکال دارد، صبح اول وقت، نیم ساعت زودتر می رود دم در مدرسه می ایستد. دبیر که آمد می گوید: آقا جواب این اشکال چیست؟ جواب این مسأله چیست؟ آنجا است که معلم جواب می دهد. چرا؟ چونکه می گوید: این شاگرد درس را خوانده است! استجابت دعاء به درگاه الهی هم دقیقاً همین طور است. یعنی خداوند رفع اشکال می کند. تو که توی راه هستی، اگر مانعی هم پیش آمد، همان وقت مانع را بر نمی دارد، چونکه می خواهد تو را امتحان کند! می خواهد ببیند که آیا از این راه برمی گردی یا ماندگاری؟! آیا پایدار و ثابت قدم هستی؟! بناءبراین همان وقت جواب نمی دهد. ما یک دعاء می کنیم، آن وقت می گوئیم: خوب خدا هم که محل نگذاشت! اصلاً شک می کنیم که خدا هست یا نیست؟!

قرآن می گوید: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» (یوسف ۱۱۰)، امتحان و آزمون ما تا جایی سخت می شود که انبیاء می گویند: پس این وعده و نصرت الهی چه شد؟! آیا خدا همین طور و بدون پشتوانه به ما وعده می دهد؟! آری! پیامبران به آنجا می رسند که کارد به استخوانشان می رسد و می گویند: ما اینقدر دعاء می کنیم، پس چرا خدا جواب نمی دهد؟! انبیاء از ایمان آوردن مردم مأیوس می شوند و می بینند که از سوی مردم مورد تکذیب قرار می گیرند، آن وقت

«جَاهُهُمْ نُصْرًا»، آنجاست که نصرت ما به آنها می‌رسد! آری! امتحان تا آنجا پیش می‌رود! و به این سادگی نیست که ما دستی بلند کنیم و اتوبوسی راه بیاندازیم و جمعیتی و سه‌شنبه برویم جمکران و دعاء بخوانیم و روی سر و کول هم بریزیم و توی سر و مغز هم بریزیم! این‌طور که دعاء مستجاب نمی‌شود! آن راه کج است! به هر اسمی که می‌خواهد باشد! به اسم امام باشد، به اسم پیامبر باشد، به هر اسمی که باشد، آن راه کج است. اسم که کارساز نیست! عمل کارساز است.

«فَاسْتَجِبْنَا لَهُ» (انبیاء: ۹۰)، پس ما دعاء او را مستجاب کردیم. «وَوَهَبْنَا لَهُ يُحْيِي» (انبیاء: ۹۰)، و یحیی را به زکریا بخشیدیم. «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» (انبیاء: ۹۰)، و برای او همسر و هم‌تایش را اصلاح کردیم. ببینید همسر باید اصلاح شده باشد! همه این مطالب را بدان جهت توضیح دادم تا ثابت کنم برای اصلاح ذریه، که در دعاء انبیاء الهی و اهل ایمان است، بدون فراهم آوردن مقدمات و تمهید طریق، و فقط از خدا خواستن به زبان، متحقق نمی‌گردد.

یکی از ایرادهای آقای گنجی در مانیفست جمهوری خواهیش، اعتراض به آیه ۲۲۳ سوره بقره است که می‌گوید: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ»، زنان شما کشتزار شمایند، هر طور که بخواهید به کشتزار خود وارد شوید. جای تأسف است که ایشان به معنای لغت خوب توجه نکرده‌اند! محقق یا معترض باید بداند که «حَرْثٌ» در لغت به چه معانی آمده است! منظور از کشتزار چیست و چه استنباطی از آن شده است! در شعر و نثر عرب «حَرْثٌ» به چه معانی آمده است! در متون قبل از اسلام به چه معانی آمده است! همین‌طور که نمی‌شود یک آیه را برداشت و گفت معنایش این است! قرآن می‌گوید: «أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ»، پس اگر بخواهیم زمینی محصول خوب بار آورد، باید به آن رسیدگی کنیم. این زمین نیاز به آفتاب، آب، کود و شخم دارد. همین‌طور که محصول نمی‌دهد! خوب وقتی انسان اصلاح ذریه را تا قیام قیامت می‌خواهد، باید در چه زمینی کشت کند؟! آری! انتخاب زمین مهم است!

ببینید امروز در کشورهایی که در کشاورزی پیشرفت کرده‌اند، کسی که می‌خواهد گندم بکارد، اولین کارش این است که خاک و بذر را ببرد به آزمایشگاه خاک. بعد آزمایشگاه جواب می‌دهد که آیا کاشتن این بذر در این زمین مفید است یا نه؟! مثلاً آزمایشگاه می‌گوید که این زمین بارور نیست مگر آنکه این مواد را (مثل فسفر، فسفات، آمونیوم و...) به میزان مناسب به آن اضافه نمایید. آری! حرف قرآن این است که می‌گوید «حَرْثٌ لَّكُمْ». شما می‌خواهید اینجا تولید نسل کنید! در این که تردیدی نیست؟! پس باید آن زمین اصلاح شده باشد، یا مورد اصلاح قرار گیرد تا فرآیند رشد نسل بعد به سوی جسم سالم‌تر و هوش سرشارتر و روح شاداب‌تر و سرانجام تعالی اخلاقی و کمال علمی بهتر حرکت کند.

آن وقت می‌گویند چرا قرآن این را خطاب به مردها گفته و به زنها نگفته است؟ خوب در عالم این طبیعی است! طبیعی است که نطفه از طرف مرد در رحم زن قرار می‌گیرد و بر عکس آن که نیست! قبلاً هم مثال زده‌ام و گفته‌ام: هنوز در هیچ جای دنیا این اتفاق نیفتاده که دخترها آن غرور خودشان را بشکنند و بروند خواستگاری پسرها! امکان ندارد! نه در غرب و نه در شرق! نه در اسلام و نه در غیر اسلام! آن دختر غرور دارد، باید کشش و جذابیت ایجاد کند و مرد را به طرف خودش بکشد، که این هم باید در یک محدوده‌ی متوقف شود. یعنی اگر این ایجاد کشش و جذابیت از کانون خانواده تجاوز کرد و این زن هر مردی را به طرف خودش جلب کرد، اینجاست که قرآن جلّوش را می‌گیرد و می‌گوید کانون خانواده از هم می‌پاشد! آن دیگر اصلاح شده نیست! آن کشتزاری نیست که دیگر شما بدانید چه بذری کاشته‌اید و چه محصولی را می‌خواهید برداشت کنید! قرآن اینها را به چه کسی می‌گوید؟! اینها را به مردان مؤمن و زنان مؤمنه می‌گوید. آنها مورد خطاب هستند. پس آنهایی که مخاطب قرآن هستند، مسئولند که قرآن را اجراء کنند و قرآن هم می‌گوید: ما زوج و همسر او را برای او اصلاح کردیم. یعنی به او که در راه ما بود، همسری دادیم که او هم در مکتب ما - مکتب خداوند - تربیت شده بود.

هم اکنون در جامعه ما زیادند افرادی که مؤمن هستند، نماز می‌خوانند، مکه می‌روند، اعتقاد دارند، ولی آیا مسؤولیت‌هایی که خداوند به انسان داده است به اینجا ختم می‌شود؟! نه! پای مسؤولیت که پیش می‌آید غالباً مردها بیشتازند و زنها مانع! به ندرت برعکس آن هست. یعنی الآن در این جلسه که شما مردها آمدید، اگر بخواهید زنها را بیاورید، شاید نیابند! و اگر زورشان هم برسد مانع آمدن شما هم می‌شوند! بروید تحقیق کنید و برای من نتایج را بیاورید!

از نظر آماری بگویید تعداد زنانی که مخالفند که مردهایشان صبح جمعه در این جلسه بیایند چند نفرند؟ من همین طور آمار می‌دهم که هفتاد درصد این‌گونه‌اند. بیایید با تحقیق آمار مرا نفی کنید. بلی! زنها که معترضند که چرا قرآن خطاب به مردها می‌گوید و به ما نمی‌گوید، دلیلش این است! برای این است که زن طور دیگری ساخته شده است، از نظر جسمی ساختار دیگری دارد. کمتر حاضر است خودش را در معرض خطر قرار دهد! مثلاً نمی‌تواند به جبهه برود، اگر هم به جنگ رفت، کار زیادی نمی‌تواند انجام دهد، جز اینکه پرستار باشد، پزشک باشد، پزشکیار باشد یا حداکثر راننده باشد، یا از همین قبیل کارهای آسان‌تر. خوب این تفاوت است که مرد می‌رود جبهه و از کشته شدن هم نمی‌ترسد، ولی زنها بیشتر می‌ترسند. باید هم همین‌طور باشد. برای اینکه آن بقاء و ادامه و تربیت نسل، بیشتر بر عهده زنهاست. آنها عهده‌دار این مسائل هستند. پس به طور طبیعی باید طوری باشند که بتوانند خودشان را حفظ کنند. آن وقت طبیعت زن که می‌خواهد خودش را حفظ کند، اگر از چهارچوب خود خارج شد، در جاهایی هم که مرد می‌خواهد اقدام کند، مانعش می‌شود! و اینجاست که نیاز به تربیت دارد! نیاز به تفاهم دارد! نیاز به هم‌فکری دارد! نیاز به دم‌سازی و هم‌سازی دارد! و این است که قرآن می‌گوید: «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ». آری! این اصلاح ضروری است! پس ما باید طوری دختران و پسرانمان را تربیت کنیم که مشکلات فعلی ما در ازدواجها، کم‌کم از بین برود.

ما الآن پسران و دخترانمان را همین‌طور زن و شوهر می‌دهیم. می‌آیند خواستگاری، خوب! کارشان چیست؟ درآمدشان؟ مسکن؟ اتومبیل؟ اصلاً نمی‌پرسیم که طرز فکر چیست! شما در چه چهارچوبی فکر می‌کنید؟! جهان بینی شما چیست؟! دنیا را چگونه می‌بینید؟! انسان را چگونه می‌بینید؟! انسان از دیدگاه شما چه موجودی است؟! با چه اندیشه و فکری ما می‌خواهیم با هم زندگی کنیم؟! اینها اصلاً مطرح نیست! طبیعی است که مشکلات بعداً درست می‌شود! بچه به دنیا می‌آید، مرد معتقد است که مثلاً کاکائو یا شکلات نمی‌خواهد، اما زن می‌گوید: «بچه من است، قربانش هم می‌روم! بوسش هم می‌کند و می‌گوید حالا که بابا گفت شکلات نمی‌خواهد، پنجاه تا برایت می‌خرم!» همین فکر است! ببینید چطور از همین اینجا اختلاف بوجود می‌آید! آن فرزند از همین جا فاسد می‌شود! از این ناهمگونی، ناهم‌سری، عدم توازن، عدم هماهنگی بین دو فرد! کودک در این محیط شروع به بزرگ شدن می‌کند، با همان خصوصیات و ایده‌های فکری که در او درست شده است!

هر یک از کلمات قرآن معجزه است! می‌گوید: «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ». پس هر کسی در ازدواج باید قبل از هر چیزی به این قضیه توجه کند که آیا این شخص به عنوان همسر - زن یا مرد - اصلاح شده هست یا نه؟ تربیت شده است یا نه؟ هم دختر نسبت به پسر و هم پسر نسبت به دختر، هر دو باید دنبال اصلاح شده بگردند. از این جهت است که قرآن می‌گوید: «نَسَأَوْكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ». دقت کنید از کجا می‌خواهید زن بگیرید؟! چکار می‌خواهید انجام دهید؟! چه کسی را می‌خواهید تربیت کنید؟! انبیاء دنبال اصلاح ذریه بودند نه اصلاح فرزندان! باز تأکید می‌کنم: ذریه! یعنی این نسل تا نهایت دنیا باید اصلاح شود! یک نفر هم نمی‌تواند، مرد به تنهایی نمی‌تواند، زن هم به تنهایی نمی‌تواند، هر دو باید اصلاح شده باشند. از این جهت قرآن اول زکریا را به عنوان نماد یک مرد اصلاح شده مطرح می‌کند، بعد دیدگاه آن مرد را نسبت به جهان بیان می‌کند که: «خداوندا من جهان را و همه چیز را در تو می‌بینم، تویی همه چیز، همه چیز را از تو می‌خواهم، و اولین چیز این است که من تنها نباشم». آری! او بقاء نسل را می‌خواهد. در بقاء نسل هم مثل سایر مسائل، مقدمات واجب، واجب است. حالا این مرد اصلاح شده به عنوان زکریا، یک زن اصلاح شده هم می‌خواهد، «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (انبیاء: ۹۰). حالا شدند خانواده: زکریا، همسرش و یحیی. این خانواده در اجتماع کارش چیست؟ شتاب گرفتن به سوی انجام نیکی‌ها، هر کاری که خیر است.

خیر فقط پول به فقیر دادن نیست! خیر فقط انفاق نیست! انسان باید در هر لحظه‌یی که جنبه‌های خیر متفاوت می‌شود، ببیند الآن خیر در جامعه بشری چیست؟ چه کاری واقعاً خیر است؟ بشر نیازمند چیست؟ بشر چه چیزی را از دست داده است؟ امروز بشر انسانیت و اخلاق را از دست داده است. علی‌رغم اینکه بیانیه حقوق بشر وجود دارد، علی‌رغم اینکه دموکراسی توسعه پیدا کرده است، علی‌رغم اینکه بشر خودش را متمدن می‌داند، علی‌رغم اینکه خودش را بشر

قرن بیست و یکم می‌داند، علی‌رغم همه اینها، بشر دچار تباهی و فساد است! دارد نابود می‌شود! دارد از بین می‌رود! پس خیرات چیست؟ خیرات این است که به داد این بشر برسیم. چه کسی می‌تواند به داد این بشر برسد، جز آنهایی که می‌گویند «بشر باید از نظر اخلاقی اصلاح شود؟!». آنها چه کسانی هستند؟ انبیاء. انبیاء حرف چه کسی را می‌زنند؟ حرف خدا. خدا می‌خواهد بشر اصلاح شود. چه کسانی در این راه گام بر می‌دارند؟ هیچ‌کس! البته آحادی در اجتماعات بشری بوده و هستند ولی به صورتی که قرآن در مجموع یک خانواده مطرح می‌کند، می‌توان گفت: فعلاً هیچ‌کس! ادعاء ما بی‌خود است که ما مؤمن هستیم! مسلمان هستیم! قرآن می‌گوید: «إِنَّهُمْ»، این مجموعه! این خانواده! پس اگر یک نفر در خانواده عضو ناهمسر باشد، کار خانواده را خنثی می‌کند! پدر، مادر، خواهر، برادر، چهار نفر به سمت خیرات می‌شتابند، اما یک نفر نمی‌شتابد، آن یک نفر خانواده را ترمز می‌دهد! یعنی کارهایی که آنها می‌کنند این فرد تخریبش می‌کند! مردم می‌گویند: پدر و مادرش خیلی خوب هستند! برادر و خواهرش هم خیلی خوب هستند! اما این فرد داخل آدم نیست! کار آنها را نابود می‌کند! یعنی آنها هم اگر کسی را دعوت به اصلاح کنند، اگر خیرخواهی کنند، باز مردم می‌گویند: «گر طبیب بودی سر خود دوا نمودی»، تو اگر راست می‌گویی برو جلو پسر خودت را بگیر، برو جلو دختر خودت را بگیر! نتیجه آنکه گوش به حرفش نمی‌دهند.

آن وقت ببینید قرآن چقدر توازن و هماهنگی دارد بین آنجا که می‌گوید: «نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ» با اینجا که می‌گوید: «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ». اگر آیات دیگر را نیز پهلوی هم بچینید، متوجه می‌شوید که قرآن مانند یک سمفونی و آهنگ است. توازن بین تمام آیات برقرار است و آیات همدیگر را پیدا می‌کنند و با همدیگر همخوانی دارند. اگر این‌طور نبود که قرآن کلام خدا نبود! آن وقت اغلب فقهاء و مفسران ما در تفسیر این آیات، قضیه را برده‌اند در سکس و کیفیت نزدیکی کردن با زنان و ...!!! در صورتیکه اصلاً این‌طور نیست!

پس آن چیزی که خداوند از یک مجموعه می‌خواهد، مانند خانواده، این است که باید تمام افراد و اجزایش به سمت خیرات بشتابند.

یکی از کارهای خیر همین مسأله ازدواج جوانها بود که برایتان مثال زدیم. یک کار دیگر، به عنوان مثال، این است که باید آثار این جنگ وحشتناکی که سایه افکنده است بر روان و روح ملت ما، مخصوصاً نسل بعد از جنگ، که جنگ را هم احساس نکرده، از بین برود، و الا جامعه نابود می‌شود! خوب چطور باید آن را از بین برد؟ چکار باید کرد؟ چه کسی به فکر است؟! باید راهی که خداوند برای از بین بردن آثار سوء این پدیده‌های مصیبت بار پیشنهاد کرده است را بکار ببندیم. آن راه چیست؟ آیا می‌دانیم؟! عمل می‌کنیم؟! به سمت آن راه می‌شتابیم؟! نه! خداوند می‌خواهد این مجموعه درست شود و یک خانواده این‌طور شکل بگیرد. وقتی نهاد خانواده بر اساس داده‌ها و تعلیمات قرآن شکل گرفت، و بر تمام اخلاق و گفتار و کردار اعضاء آن، تزکیه و علم و حکمت سایه افکند، قطعاً نهاد اجتماع هم به همان ترتیبی که قرآن ترسیم نموده شکل می‌گیرد. امانتها به دست اهلش سپرده می‌شود، فقر و جهل ریشه‌کن می‌گردد، تعاون بر برّ و تقوی فراگیر می‌گردد، تعاون بر اثم و عدوان، فحشاء و منکر، فسق و ظلم، شرک و کفر و تجاوز از حدود الهی، طغیان و عصیان و مانند اینها، که همه از امور عدمی هستند، یا اصلاً پدیدار نمی‌شوند، یا به ذات اصلیشان که همان عدم است باز می‌گردند. متأسفانه مفسرین ما به این آیات دقت نکرده‌اند! من به صراحت می‌گویم که کمتر مفسری دقت کرده است! کلمه به کلمه قرآن نشان می‌دهد که کلام خداوند است نه کلام بشر!

آری! خدای تبارک و تعالی ضمن برشمردن خصوصیات این بندگانِ مربّی به تربیت الهی می‌فرماید: «وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» (انبیاء، ۹۰)، و پیوسته ما را می‌خوانند. یعنی آن خیری را می‌خواهند که مورد نظر ما که خداوندیم می‌باشد. همان را می‌خواهند و از پیش خودشان خیر در نمی‌آورند! خیر مصلحتی ندارند! مجمع تشخیص مصلحت ندارند که خلاف آیات قرآن، خلاف فرمان الهی، خلاف سنت پیامبر، بگویند امروز مصلحت این است و انجام بدهند! «وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا»، آنها می‌بینند که ما چه می‌خواهیم؟ رضا و خشنودی ما برای آنها شرط است؟ آن وقت از روی رغبت و میل و از روی رَهَب، یعنی ترس از اینکه مبدا کاری کرده باشند که کم باشد، ما را می‌خوانند!

یک مثال برایتان بزنم: وقتی شما مهمان دارید، با رغبت غذاء می‌پزید، اتاق را جارو می‌کنید، شیشه‌ها را پاک می‌کنید، و... اینها رغبت است. پس میل دارید مهمان بیاید، زیرا که دعوتش کرده‌اید! ولی رَهَبْتُ هم دارید! یعنی ترس هم دارید که مبادا یک مو آنجا افتاده باشد و مهمان که می‌نشیند به لباسش بچسبند! این رَهَبْتُ است. در عین حالی که آنقدر رغبت دارید که مهمان بیاید، دلهره و اضطراب هم دارید که نکنند برنج شور شود! نکنند کوکو بسوزد! نکنند ماهی خوب سرخ نشود! نکنند فسنجان از دست برود! این رَهَبْتُ است!

این بندگان مخلص و مؤمن هم که فقط خدا را ولی خود می‌دانند پیوسته در این اندیشه‌اند که نکنند یک وقت من کلامی بگویم یا گامی بردارم یا کاری بکنم که خداوند از من خشنود نباشد! «وَكَاثُوا لَنَا خَاشِعِينَ» (انبیاء: ۹۰)، و آنها فقط برای ما خشوع داشتند. در پیشگاه قادر متعال، هم «خضوع» داریم و هم «خشوع». هر دو در فارسی «فروتنی» ترجمه می‌شوند. اما خضوع تواضع ظاهری است که با بدن و اعضاء بدن و زبان انجام می‌گیرد، مثل «قربان شما»، «چاکریم»، «محبت دارید» یا با اعضاء بدن تعظیم بکنید. اما خشوع، قلبی است، فروتنی قلبی که انسان باید قلباً داشته باشد. خضوع آن چیزی است که شما در نماز با حرکات نشان می‌دهید، با دست الله‌اکبر می‌گویید، تعظیم می‌کنید، به رکوع می‌روید، خودتان را در برابر خدا به خاک می‌اندازید. ولی این خضوع باید یک خشوع پشت سرش باشد، یعنی این حرکات باید نشانه این باشد که قلب شما و روح شما در برابر خداوند خاشع است، و آن خشوع موجب شده است که این خضوع ظاهری پیدا شود.

از دیگر صفات آن خانواده منسجم و همراه و همفکر را خداوند اینگونه بیان می‌فرماید: «وَكَاثُوا لَنَا خَاشِعِينَ» پس آن خانواده، زکریا، همسرش و یحیی، برای ما خاشع بودند. و اما آن زنی که عفت پیشه کرد پس ما از روح خود در آن دیدیم، «وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» (انبیاء: ۹۱)، ای پیامبر بیادآور مریم را که عفت خودش را حفظ کرد. «احصان» به معنای دیوار کشیدن دور چیزی است و «حصن» هم به معنای قلعه است. چنانکه در روایت منقول از رسول خدا (ص) است: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي»، اگر کسی راهی را که علی رفت برود، این فرد وارد قلعه من شده است. در قلعه پیامبر هم قطعاً عذاب نیست. دقت کنید! پیامبر نه تنها علی را در قلعه خود راه داده است، بلکه دوستی و تبعیت از او را تبدیل به یک قلعه مستحکم ساخته که هر کس وارد آن شد مأمون از عذاب است. «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاً»، هر که من دوست اویم، علی هم دوست اوست. پس کسی که می‌خواهد به این قلعه بیاید باید راه علی را برود. پس دوستی فقط به این نیست که شما زبانی بگویید: من علی را دوست دارم! عملاً باید راه علی را بروید! آیا مالک‌اشتر ولایتش بیشتر بود یا ما؟! انصافاً کدامیک؟ چرا آن نامه شدید را علی تحت عنوان «عهدنامه مالک‌اشتر» می‌نویسد که تو وقتی به مصر رفتی این کارها را انجام بده؟! جایش بود یک کلمه بنویسد: همین که تو ولایت مرا داری برای ما کافی است و برو هر کاری که می‌خواهی انجام بده! اما دستور می‌دهد که تو اگر مرا دوست داری، و من پیشوای تو هستم، و تو از طرف علی بن ابیطالب حاکم بر مصر می‌شوی، علی می‌خواهد طرفدارانش این‌طور باشند و این کارها را انجام بدهند تا نشان بدهند با حاکم قبلی که پیش از او بوده فرق دارند! و آلا می‌نوشت که «مالک» ولایت ما را دارد و آزاد است هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد! و دیگر این همه دستور نمی‌خواست!

«وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»، پس مریم فرج خودش را در حصار گذاشت، یعنی عفت خودش را حفظ کرد. «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا»، پس ما به پاداش این عفت، از روح خودمان در او دمیدیم. «وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۹۱)، و خود مریم را و پسرش را دو نشانه و آیه برای جهانیان قرار دادیم.

خانمها دقت کنند که اگر خانواده‌یی بدون پدر هم شد، مسؤولیت تربیت عیسی‌ها به دست مریم‌هاست. هیچ زنی نمی‌تواند بگوید که مثلاً فرزندان من پدر بالای سرشان نبود و... و نتوانستم تربیتشان کنم. نه! قرآن مخالف این را می‌گوید! قرآن می‌گوید: زن اگر در چهارچوب عفت قرار بگیرد، تمام اخلاق او ناشی از عفت، و عفت او حاکی از اخلاق اوست. این است که مریم می‌تواند عیسی را تربیت کند و عیسی پیامبر شود! آن وقت اینها نشانه می‌شوند برای جهانیان! یعنی الگو می‌شوند!

بین ما شایع است که از یک گل بهار نمی‌آید، یا با یک دست نمی‌شود دو هندوانه بلند کرد. اما قرآن کاملاً خلاف

این را گفته است! قرآن تقریباً همه جا آثار تربیتی بزرگ را محدود کرده به انسانهای بزرگ که خودشان تربیت شده‌اند و سپس تربیت کرده‌اند! یک خانواده، زکریا، همسرش و یحیی، دنیا را اصلاح می‌کنند! مریم با پسرش دنیا را اصلاح می‌کنند! یک نفر توانش را دارد، اما شرط دارد! شرطش این است که خودش عامل باشد.

«مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَيًّا» (مریم ۲۹)، عیسی از همان وقتی که نوری گهواره است دارد فریاد پیامبری می‌زند! چرا؟! چون پیداست در دامن مادری دارد بزرگ می‌شود که او را به سمت پیامبر شدن می‌برد! یعنی پیامبری اکتسابی است! پیامبر باید از کودکی تربیت شود، اخلاق و تربیت را کسب کند تا به درجه‌یی از کمال برسد که خداوند بگوید: «تو لایق پیامبری هستی!» نه اینکه چون پسر مریم است حتماً باید پیامبر بشود! قبلاً عرض کرده‌ام که امام‌های ما خیلی بچه داشتند، اما یکی از آنها به درجه‌یی رسیده که توانسته جای پدر را بگیرد! ارثی نبوده است! اکتسابی بوده است! تربیت می‌شدند و به میزانی که تربیت عالی‌تری داشتند بیشتر مورد توجه مردم قرار می‌گرفتند و پیشوا می‌شدند. مردم آنها را پیشوا می‌کردند! نمی‌آمدند فریاد بزنند و از خودشان تعریف کنند که امام بشوند! و به بقیه برادران و خواهران خود ناسزا بگویند و بدگویی کنند تا مردم آنها را انتخاب کنند! نه! طوری در میان مردم عمل کردند که مردم آهسته آهسته جذب آنها شدند و فهمیدند که چه کسی دانش و صلاحیت پیشوایی را دارد. و به این طریق بود که آنها به درجه امامت و پیشوایی رسیدند.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء ۹۲). حالا قرآن می‌آید سراغ امت اسلام و می‌خواهد نتیجه‌گیری کند. ای پیامبر! این داستان‌هایی که من برای تو می‌گویم برای چیست؟ برای اینکه این امت را بوجود بیاوری! امت واحده! امتی که یک هدف را تعقیب نماید! امتی که تماماً «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» باشد! ببینید قرآن یک مرتبه می‌آید سراغ امت واحده: «أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً». آن کاری که مریم و عیسی کردند، آن کاری که زکریا و همسرش و یحیی کردند، آن کاری که همه انبیاء کردند، ای پیامبر! تو یک امت تشکیل می‌دهی و این امت همه آن کارهای انبیاء پیشین را انجام می‌دهد، و وقتی این امت مجری تمام دستورات همه انبیاء شد و در راه همه انبیاء حرکت کرد: «لَا تَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ» (بقره ۲۸۵)، ما که ایمان آورده‌ایم هیچ فرقی بین هیچ یک از رسولان الهی قائل نیستیم. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران ۱۹).

این امت تسلیم همه انبیاء است! پس راه یکی می‌شود! می‌شود امت واحده! آن وقت این امت واحده یک خدا دارد. بعد قرآن می‌گوید: «فَاعْبُدُونِ»، این «ن» یعنی «فَاعْبُدُونِ»، یعنی پس مرا بپرستید. خداوند روی این مسأله خیلی تاکید دارد که غیر از او کسی پرستیده نشود! چون انسان ذاتاً پرستنده است، پس اگر این پرستندگی را از این مرکز گرفت و به جاهای دیگری برد، که کفر و شرک و نفاق است و قرآن همه را تعریف کرده، در انسان ظاهر می‌شود!

حال بازگردیم به موضوع اصلی که حجاب زنان است در قرآن، و این مقدمات را به عنوان مقدمه واجب بیان کردم. به قول مرحوم مطهری اصلاً کلمه «حجاب» به معنای پرده است، و اخیراً مفهوم پوشش زنان را پیدا کرده است. یعنی در سی چهل سال اخیر رسم شده و اصلاً در کتب فقهی ما کلمه «حجاب برای زن نیامده و کلمه «ستر» آمده، یعنی پوشش. و در آیاتی هم که به عنوان آیات حجاب مطرح است، خود آیه، کلمه «حجاب» را ندارد. البته در آیات قرآن «حجاب»، «حجاب» و «حجاب»، پنج بار و «حجاباً» هم دوبار آمده است. پس مجموعاً کلمه «حجاب» در قرآن هفت بار آمده است.

چون در مسأله مریم هستیم، به آیه ۱۲ سوره تحریم هم توجه کنید: «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا ذِكْرٌ وَإِسْمٌ» (مريم ۲۱). ببینید اگر زن بخواهد به این مقام و درجه برسد، مقدمه آن و اولین گام این است که عفت خودش را حفظ کند. مقدمه حفظ عفت، به عنوان واجب، واجب است. یعنی منزلت شامخ زن این است که به جای بهره جستن از راههای فحشاء و غیر معمول، به مقامی برسد که خدا از روح خودش در او بدمد!

ما می‌خواهیم این نتیجه را بگیریم که قرآن وقتی می‌گوید: زن باید پوشش خود را حفظ کند، برای این است که مقام رفیع و منزلت منبوعی را برای زن در نظر گرفته است. زنی که عیسی را برای کسب نبوت و احراز رسالت الهی باید تربیت کند، و این کار کمی نیست! چنین زنی باید هم خودش عقیف باشد و هم نماد عفت در میان تمام جوامع بشری - «للعالمین» - باشد. «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا»، مریم دختر عمران که فرج خود را یعنی عفت خود

را، حفظ کرد و در احسان یعنی در قلعه قرارداد، پس ما از روح خودمان در او دمیدیم. «وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا»، و مریم کلمات پروردگارش را پذیرفت و تأیید کرد. «کلمه» در قرآن مفاهیم خیلی وسیعی دارد و وقتی جمع بیاید یعنی همه آن مفاهیمی که در قرآن در ذیل «کلمه» واقع می‌شود، حتی خود عیسی و سایر انبیاء. آن وقت مریم «کلمات» را پذیرفته است. «وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ»، کلمات و کتابهای الهی را تصدیق و تأیید کرده است. «وَكَاثُ مِنَ الْقَانِنِينَ»، و از زنان «قانت» بود، یعنی فرمانبردار. کسانی که «قانت» را به معنای «فرمانبرداری از شوهر» تلقی کرده‌اند، به خطا رفته‌اند. در حالی که «قنوت» اصلاً فرمانبرداری و تسلیم بودن به فرمان الهی است. ببینید وقتی می‌گوید: «وَكُتِبَ وَكَاثُ مِنَ الْقَانِنِينَ»، قنوت را در برابر تصدیق و تأیید کلمات الهی و کتب الهی آورده است. قطعاً وقتی که زن و شوهری مثل زکریا و همسرش باشند، آن وقت آن قنوت در خانه هم نمود پیدا می‌کند. آنجا هم به شکل عملی بروز و ظهور دارد.

إن شاء الله در جلسه بعد به این مبحث خاتمه می‌دهیم که «چرا خداوند حکم حجاب را برای زنها تعیین کرده است؟»

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

## بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما درباره «حجاب در قرآن» است. امروز بحث را به آیات قرآن که راجع به حجاب یا به نحوی مربوط به حجاب است، منحصر می‌کنیم.

در ابتداء باید بگویم مباحثی که اینجا مطرح می‌شود، مباحث علمی است، زیرا ما دین اسلام را دین عالمانه و حکیمانه می‌دانیم. یعنی آنچه که مبتنی بر حکمت است. و «حکیم» از صفات خداوند هم هست، مثل عزیز حکیم، علیم حکیم، حلیم حکیم، «إِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (نمل ۶). و قرآن را هم حکیم خوانده است: «بِسْمِ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» (یس ۲۰)، و پیامبر هم حکیم است زیرا حکمت را آموزش می‌دهد، «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه ۲)، یعنی مردم را پاکیزه می‌گرداند و به آنها علم و حکمت می‌آموزد.

بناء بر این اگر به نظر سروران عزیز، خواهران و برادران، اشکالی از نظر فکری، عقلی و اعتقادی می‌رسد، مطرح کنند و اگر هم من فراموش کردم، سؤالشان را تعقیب کنند. من هم موظف می‌شوم بروم مطالعه کنم و اگر خطائی رخ داده باشد اصلاح نمایم، و یا اینکه ممکن است شنونده متوجه نشده باشد. من از ایراد و انتقاد و یا اینکه کسی با بحثی مخالف باشد، نگرانی ندارم. ما اصلاً درون یک چنین جمعی بزرگ شده‌ایم و این اصلاً جزء ذات دین است. از همان اولی که پیامبر قدم اول را بر می‌دارد مواجه با انتقاد و مخالفت و نقد است و باید تحمل کند. آیات صبر هم بیشتر مربوط به همین موارد است.

در این جلسه شش آیه اصلی مربوط به بحث حجاب را مطرح می‌کنیم. اول، آیه ۱۴ آل عمران است: «زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». «زین» فعل مجهول «زین» می‌باشد، یعنی «زینت داده شده». آنها که اهل لغت هستند می‌دانند که وقتی به باب تفعیل می‌رود می‌شود «تزین» (و «تزئین» غلط مشهور است، چون «زئین» نیست، بلکه «زین» است). در این آیه «زین»، یعنی زینت داده شده است، توسط چه کسی؟ توسط خالق، در فطرت مردم، این‌طور نهاده شده است. خداوند انسان را این‌طور خلق کرده که چیزهایی را دوست داشته باشد. یعنی انسان خواست‌هایی دارد. اینجا خواست مرد را منوط به سرشت و نهاد و طبیعت انسان کرده است. نه اینکه زن احتیاجی به مرد نداشته باشد، بلکه اظهار نمی‌کند. یعنی به زبان نمی‌آورد. برایتان گفتم و مثال زدم که در همه جا خواستگاری از طرف مرد است و مرد اعلام می‌کند که مثلاً من تو را دوست دارم، من می‌خواهم با تو ازدواج نمایم، و زن‌ها حتی در اوج دوست داشتن هم به روی خود نمی‌آورند. زن‌ها اظهارشان در واقع با کارشان است، با عملشان است، با طنزیشان است، با لباس پوشیدنشان است، با زینت نشان دادنشان است، با راه رفتنشان است، با حرف زدنشان است. پس این تزئین داده شده که مردها زن‌ها را دوست داشته باشند. خوب زن‌ها هم قطعاً دوست دارند، اما قرآن در این آیه می‌گوید «مردم»، یعنی همه مردم این‌طورند، چه زن، چه مرد.

«وَالْبَنِينَ»، و فرزندان را دوست دارند. زن و مرد فرزندان‌شان را دوست دارند. «شهوآت» یعنی «خواستن»، یعنی دلش می‌خواهد که هر چه که دارد مال بچه خودش باشد. در قدیم خیلی اتفاق می‌افتاد که دو تا خانواده سر بچه‌هاشان با هم قهر می‌کردند. مثلاً می‌گفتند چرا به بچه خودت نگفتی که بنشیند و به بچه من گفتم؟! یا مثلاً چرا لیوان را از دست بچه من گرفتی، و یا از دست بچه من نگرفتی؟! یا کسانی که نازا هستند، به انواع وسائل و طرق و امکانات متوسل می‌شوند برای بچه‌دار شدن، و اگر مایوس شوند، از جایی یا کسی فرزند خوانده‌یی برای خود دست و پا می‌کنند. این نشان می‌دهد که خواستن «بنین»، فرزندان، در مردم هست.

دیگر چه چیزی را مردم دوست دارند؟ «وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ»، ظرف‌های انبوهی از طلا و نقره. یعنی دوست دارند ثروت داشته باشند. طلا و نقره هنوز هم نماد ثروت یک مملکت است. البته مدتی قبل پشتوانه‌ها را می‌بردند روی طلا و نقره. در یک مملکت پشتوانه اسکناس باید طلا و نقره باشد. پس این طلا و نقره نماد است. مردم هر چیزی را که دوست داشته باشند باید با طلا و نقره تهیه کنند، یعنی اسکناس بدهند و بخرند. پس مردم اسکناس را دوست دارند، «مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ».

طلا و نقره را دوست دارند.

«وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ»، یعنی اسبهای تربیت شده و ردیف شده که دارای نشان هستند، نشان تربیت‌شدگی و خوبی که امروزه تبدیل شده است به انواع اتومبیل‌هایی که بشر آنها را خیلی دوست دارد. هر کسی که اتومبیل دارد، وقتی که یک مدل تازه در خیابان می‌بیند، آن را می‌خواهد! این شهوت است! این خواستن است!

«وَالْأَنْعَامِ»، چهارپایان. حالا هم می‌بینید که خیلی از ثروتمندان می‌روند و گاوداری و دامداری درست می‌کنند، این خواستن است! دوست دارد! پس این هم در نهاد بشر هست. یعنی اگر کسی هم نداشته باشد، وقتی که می‌رود و چشمش می‌افتد به یک گله گوسفند، یا گاو، یا حتی یک رأس از آنها می‌گوید: چقدر قشنگ است! ای کاش ما هم یک جایی داشتیم و می‌توانستیم گوسفند و گاو داشته باشیم! پس این حالت در نهاد او است.

«وَالْحَرثِ»، کشاورزی. مردم کشت و کار را دوست دارند. خیلی از این باغهایی که اطراف شهرها هست، متعلق به ثروتمندان است. یعنی پول داشته و دوست هم دارد که باغ هم داشته باشد.

حالا اینها چیست؟ «ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، اینها همه کالای زندگی دنیاست. ما اینها را در فطرت انسان تزئین دادیم! یعنی اینها جزء زینتهاست و بشر اینها را دوست دارد. همه اینها زینت و قشنگی است. خیلی‌ها که دستشان به گله‌داری و... نمی‌رسد، تابلویی از یک گله گوسفند نقاشی می‌کنند و می‌گذارند توی تاقچه اتاق، تا به نحوی آن خواستن را نشان داده باشند. قرآن می‌گوید: اینها همه کالای زندگی این دنیاست!

اما چه چیزی از اینها بهتر است؟ «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». «آب» یعنی «بازگشت یا برگشت»، «مآب» یعنی «محل برگشت». هم اسم مکان است، هم اسم زمان. یعنی «زمان و مکان برگشت». یعنی آنجایی که محل برگشت به پیش خدا است. آنجا بهترین است! آنجا خوب است! یعنی همه اینها که شما در اختیار دارید و کالاهای حیات این دنیا هستند، از آنها بهره ببرید! بهره‌مند شدن از این متاع را منع نمی‌کند! نمی‌گوید اینها حرام است! می‌گوید اینها هست، ولی از اینها بهره بگیرید برای آنجا! اینها کالای زندگی این دنیا است، اینها را برای این دنیا آفریدیم، آن خواستنی را که در فطرت شما گذاشتیم برای این است که این دنیا آباد بشود! شما اینها را بخواهید و دنبالش بروید! دنبالش که رفتید دنیا آباد می‌شود. ولی بدانید که اینها اینجا ماندنی است! اینها به درد آن دنیا نمی‌خورد! بنا بر این خواستن این چیزهایی که در این آیه ذکر شده، زینت در دنیاست و انسان باید بخواهد، ولی از راهش! حالا این آیه را در نظر داشته باشید.

آیه بعد ۸۷ مائده است. وقتی آن آیه را در کنار این آیه بگذارید، معنا کامل‌تر می‌شود. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ». خوب آنها زینت بود و حلال هم بود. در این آیه می‌گوید: ای آنان که ایمان آورده‌اند پاکیزه‌هایی را که خدا برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید!

پس اساس، پاکیزگی است! - خوب دقت کنید که می‌خواهم برای حجاب نتیجه‌گیری کنم. - اساس بهره‌مندی از تمام امکانات موجود در حیات مادی این دنیا پاکیزگی است! هر چیزی را که انسان می‌خواهد از آن استفاده کند باید حلال طیب باشد! «حلال» یعنی «مجاز بودن استفاده از چیزی». چرا به «الله اکبر» اول نماز می‌گویند «تکبیر الاحرام» و چرا به سلام آخر می‌گویند «تحلیل»؟ برای اینکه تا «الله اکبر» را گفتید خیلی از کارها حرام می‌شود. «تکبیر الاحرام» یعنی «الله اکبر» حرام کردن. حرام کردن سخن گفتن، حرام کردن چیز خوردن، حرام کردن راه رفتن، حرام کردن به جای دیگر اندیشیدن، حرام کردن به این طرف و آن طرف نگاه کردن، حرام کردن مال غصب، حرام کردن جای غصب، حرام کردن نجاست در لباس و بدن. ببینید تمام اینها با این «الله اکبر» حرام می‌شوند. «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»، «تحلیل» است. یعنی حلال شد.

پس این چیزهایی که حرام است به جهت ناپاکیزگی آنهاست! و آن چیزهایی که حلال است باید پاکیزگی در آنها شرط باشد! بنا بر این قرآن می‌گوید: خدا آن چیزهایی را که از طیبات - پاکیزه‌ها - برای شما حلال کرده، آنها را بر خودتان حرام نکنید! «وَلَا تَعْتَدُوا»، اما از این حد هم تجاوز نکنید! اگر از این حدی که خدا حلال کرده تجاوز کردید، وارد عرصه حرام می‌شوید! چرا؟! برای اینکه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»، خدا متجاوزان را دوست ندارد.

برای روشن‌تر شدن موضوع باید آیات ۸۸ و ۸۹ سوره مائده را نیز توضیح بدهیم. «وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» (مائده ۸۸)، از

آنچه که خدا به شما روزی داده، بخورید. یعنی از تمام چیزهایی که روی زمین آفریده شده و حلال است، بخورید. «حَلَالًا طَيِّبًا»، اما حتماً حلال پاکیزه باشد! می بینید که اساس حلال بودن، پاکیزگی است. یعنی هر حلالی قطعاً پاکیزه است، و هر پاکیزه‌یی قطعاً حلال است. «وَأَقْرَبُوا اللَّهَ»، و از ورود به معصیت الهی پرهیز کنید. مواظب باشید وارد این عرصه نشوید. این پرهیز از وارد شدن به دائره نافرمانی از خدا می شود تقوی. این خدا کیست؟ «الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»، خدایی است که شما مدعی هستید که به او ایمان آورده‌اید. - خواهش می‌کنم این نکات را در نظر بگیرید. باز تأکید می‌کنم می‌خواهم برای حجاب از آن بهره‌مند شویم و استفاده کنیم. -

قرآن می‌گوید: شما به این خدا مؤمن هستید. و همین خدایی که شما به او ایمان آورده‌اید دارد به شما می‌گوید که: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» (مانده ۸۹)، خداوند از اینکه یک سوگند بی‌جایی بخورید، شما را مؤاخذه نمی‌کند! همین سوگندهایی که بر زبان ما جاری است، مثل به خدا...، به قرآن...، این قسم‌هایی که می‌خوریم، اینها قسم‌های خوبی نیست! قرآن می‌گوید: خدا اینها را لغو می‌داند و شما را به خاطر این لغو مؤاخذه نمی‌کند.

«وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ»، اما خدا مؤاخذه می‌کند شما را به جهت آن پیمان‌هایی که بر اساس سوگند بسته‌اید، یعنی سوگند خوردید و با آن سوگند پیمان بستید! «فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ»، اینجا كفاره دارد! اگر که پیمانتان را شکستید باید ده مسکین را اطعام کنید. «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ»، از آن غذاء میانه‌یی که شما با آن اهل خود را اطعام می‌دهید. یعنی غذاء میانه خودتان را مثلاً نان یک طرف، برنج هم یک طرف، گوشت هم یک طرف، میانه اینها را بگیرید و ببینید چه می‌شود، بعد ده نفر مسکین را از این میانگین خوراک خودتان اطعام کنید.

«أَوْ كَسْوَتُهُمْ»، یا اینکه آن ده مسکین را از همان چیزی که به خانواده خودتان می‌پوشانید، بپوشانید. «أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»، یا آزاد کردن یک بنده. «رقبه» یعنی گردن، و گردن کسی که در بند دیگری است و برده شده. «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ»، پس کسی که یکی از این سه جریمه را نیافت، سه روز روزه بگیرد. «ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ»، این كفاره سوگندهای شماست هر گاه سوگند بخورید و خُلف کنید. «وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ»، و بر سوگندهای خویش پایدار باشید. قصدم اینجا آیه است که می‌گوید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ»، خداوند آیات خود را این‌طور برای شما تبیین می‌کند، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، باشد که شما شاکر باشید. و شکر این تبیین، عمل به آیات الهی است.

آن وقت این عقد و پیمان را ببرید در میثاق «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (بقره ۸۳). ببینید خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت. این پیمان، فطری است. یعنی شما سوگند خورده‌اید که در راه خدا باشید، و از دستورات خدا تبعیت کنید، و سرپیچی نکنید، و این در فطرت است نه اینکه یک جایی شما به زبان قسم خورده باشید و پیمان بسته باشید! این پیمان با خدا فطری است. خدا از بندگانش میثاق و پیمان گرفته که شما از راه من خارج نشوید و آنها گفته‌اند: آری! قبول است. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (اعراف ۱۷۲)، آنگاه که پروردگار تو از پشت در پشت بنی آدم پیمان گرفت و بر خودشان گواه ساخت و از آنها پرسید: مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری! گفت: این پیمان را از شما گرفتم که روز قیامت نگویید نمی‌دانستیم! پس این پیمان فطری است.

بخشی از آن پیمان، «ایمان» یعنی سوگندها است. من فکر می‌کنم اگر ما بخواهیم به خاطر سوگندشکنی‌هایمان، به ازاء هر روز نه هر سوگند، سه روز روزه بگیریم، روز کم می‌آوریم! برای اینکه دائم در حال سوگندشکنی و پیمان‌شکنی هستیم!

آیه بعد، اول سوره تحریم است، که باید به این دو آیه‌یی که بیان شد اضافه شود تا معنا کامل گردد. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ»، ای پیامبر! چرا بر خودت حرام می‌کنی آنچه را که خدا برای تو حلال کرده است! این آیه، بعد از آن داستانی بود که پیامبر با زندهای خودش قهر کرد و رفت در مسجد معتکف شد. آیه نازل شد که بلند شو و به خانه برگرد! «تَبِعِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ»، آیا تو می‌خواهی که زندهایت را از خودت راضی کنی؟ «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، و خدا آمرزنده و بخشاینده است.

باز اینجا صحبت «ایمان» را می‌آورد. دقت کنید! آنجایی که صحبت حرمت و حلیت اشیاء و استفاده از پاکیزه‌ها و

چیزهایی بود که خدا حلال کرده، سوگندها را مطرح می‌کند. اینجا هم سوگند را مطرح می‌کند: «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (تحریم ۲). خدا بر شما واجب کرده است که سوگندهایتان را حفظ کنید و خدا مولای شماست و او دانای با حکمت است. صفت «علیم» را با «حکیم» آورده است. به این صفتها دقت کنید!

در اینجا ولایت را (نه ولایت را) منحصر کرده است به خدا. اینکه ما می‌گوییم، مثلاً هر کسی ولایت خاندان عصمت و طهارت را داشته باشد، اهل بهشت است. قرآن در اینجا مولی را منحصر کرده است به خدا! بناء بر این اگر کسی در آن راه باشد، به اندازه‌ی که امیرالمؤمنین در راه پیامبر بود، پیامبر می‌تواند بگوید: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ». مولی بودن، یعنی پیشوایی که آنقدر در قلب انسان جا باز کرده که انسان از سر محبت و دوستی، عاشقانه، هر چه که او بگوید انجام می‌دهد! نه اینکه برود و فریاد بزند و توی سر خودش بزند! اصلاً شما همین داستانهای عشقی مثل خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، وامق و عذراء، ویس و رامین را در ادبیات فارسی ببینید، در تمام اینها عاشق کسی است که آنچه را که معشوق می‌گوید و می‌خواهد انجام می‌دهد! مثل داستان شیخ صنعان عطار. شیخ صنعان در مکه بود و از بزرگان عرفان و حکمت بود. شب دختری را در خواب می‌بیند که ترسا است، یعنی مسیحی است و در بلاد روم هم هست. او خواب می‌بیند که عاشق آن دختر شده. صبح که بیدار می‌شود به آن سو راه می‌افتد! دیوانه‌وار! شاگردان او هم دنبالش راه می‌افتند تا بلکه مانع او شوند، و او می‌گوید: من باید بروم! من خواب دیده‌ام و باید بروم! می‌رود به آن شهری که در خواب دیده و از کوچه پس کوچه‌هایی که در خواب دیده می‌گذرد و آن دختر را پیدا می‌کند! دختر از پنجره اطاقش با شیخ سخن می‌گوید و می‌پرسد: خوب چه کار برایم می‌کنی؟ شیخ می‌گوید: هر چه تو بگویی! دختر می‌گوید: اول باید قرآن را بسوزانی. می‌گوید: می‌سوزانم! ببینید کار کردن است، حرف نیست! قرآن را می‌سوزاند! عشق است! بعد می‌گوید: باید هفت سال برای من خوک‌بانی کنی. خوک! چیزی که در اسلام حرام است. دقیقاً آن کارهایی را باید انجام دهد که ضد اعتقاد او است! معشوق می‌گوید انجام بده و او هم انجام می‌دهد! هفت سال خوک‌بانی می‌کند. کارهای دیگری هم که معشوق می‌خواهد برایش انجام می‌دهد. داستانش را که حدود ۳۰۰، ۴۰۰ بیت است، بخوانید. داستان خیلی زیبایی است. آخرش هم دوباره ایمان می‌آورد و به دین خودش برمی‌گردد و راه را پیدا می‌کند.

مولی معشوقی است که انسان از سر عشق، ولایت و دوست داشتن، هر کاری که او بگوید انجام می‌دهد. خوب امیرالمؤمنین به ما می‌گوید چه کار کنیم؟ کدامیک از آن کارهایی را که ما تحت عنوان ولایت انجام می‌دهیم امیرالمؤمنین گفته انجام بدهید؟! (در اینجا ولایت درست است نه ولایت، چونکه «ولایت» یعنی حکومت، «ولایت» یعنی دوست داشتن) این کارهایی که امروز ما تحت عنوان ولایت انجام می‌دهیم، هیچ یک از ائمه نگفته‌اند انجام بدهید! پس این عشق نیست! محبت نیست! بله! اگر آن محبت پیدا شد، قطعاً هر کسی جایش در بهشت است. آن محبت را در دلش داشته باشد که عاشقانه آنچه را که او گفته انجام بدهد و از سر جانش هم نترسد! آن وقت معلوم می‌شود که عاشق کیست؟! عاشق امیرالمؤمنین چه کسی است؟! حسین بن علی عاشق است! او که می‌گوید: حالا که مکتب جدم در معرض خطر است، من اگر جدم را دوست دارم، این جان چه ارزشی دارد که فدایش کنم! هزارها جان خدا بدهد تا فداء کنم! من قیام کردم برای احیاء دین جدم! این می‌شود عشق! دوست داشتن! آن وقت بیایید این عشق را با این چیزی که در بین ما رایج شده و رایجش کرده‌اند، مقایسه کنید!!!

با طرح این مباحث قصدم این است که به «تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» دقت کنید.

تا اینجا در مورد دستور خداوند مبنی بر استفاده از آن چیزهای حلال و پاکیزه توضیح دادیم. پس وقتی خداوند یک چیزی را منع می‌کند، حکیمانه منع می‌کند! یک اشکالی در آن هست که منع می‌کند! آن چیزی را که می‌گوید این‌طور از آن استفاده کنید، قطعاً باید همان‌طور از آن استفاده شود. اگر ما بخواهیم بهانه بیاوریم و بگوییم که حالا نمی‌شود، و حالا اگر فرضاً هم چند تار مو از خانمی پیدا باشد، مگر چه می‌شود؟! ... آن وقت ایمان به این نداریم که خدا حکیمانه فرمان می‌دهد!

خداوند حتی بعد از آیات حجاب، عذابی را ذکر نمی‌کند، که حالا اگر انجام ندادید عذابی دارید! هیچ نمی‌گوید! ولی

کمال انسان این است که دستوری را که مولى مى دهد، انجام بدهد. ببینید مى گوید: «وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ». دستوری را که مولى مى دهد، از سرِ عشق، به نحو کمال اجراء کند! کاری نداشته باشد که این مال هزار و چهارصد سال پیش است و حالا مى شود یا نمى شود! باید عاشقانه انجام داد!

سوره احزاب آیه ۲۸: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكُ إِن كُنْتَ تُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيِّنَتَهَا فَبِئْسَ مَا تَكْسِبُ وَأَسْرَحُكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا». آزادی را ببینید! ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر همسر پیامبر هستید، همسر پیامبر بودن گرفتاریهای خاص خودش را دارد! نمى شود مثل سایر مردم بود! نمى شود مثل زنهای دیگر بود! تفاوت دارد! درجات دارد! کمال زن مؤمن این است که خودش را به درجه زنان پیامبر برساند و خودش را حتى در آن جایگاه قرار بدهد که اگر من زن پیامبر بودم چکار مى کردم؟! قرآن بعد از این آیاتی که مى گوید از حلالهای پاکیزه استفاده کنید و بر خودتان حرام نکنید، - حتى به پیامبر هم مى گوید! - اما به پیامبر مى گوید: به همسرانت بگو که شما مثل زنهای دیگر نیستید! مى گوید: ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر شما زندگی این دنیا و زینت آن را خواهانید پس بیایید تا من به شما پول و هر چه که بخواهید بدهم و بعد شما را آزاد کنم! «وَأَسْرَحُكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا»، آزادی زیبا! نه اینکه با شما قهر نمایم! یا از شما نگران و دلخور باشم! شما نمى توانید با من زندگی کنید، چونکه زندگی با من سخت است! جهاد مى روم، جنگ مى روم، زخمى مى شوم، دائم در خانام رفت و آمد است، حواسم جمع مردم است، حواسم جمع وحی است، و چیزهای دیگر!

خوب این جا یک خصوصیت زنانه مطرح مى شود، که آن هم در فطرت زنها است. این خصوصیت این است که زنها مرد را اختصاصاً برای خودشان مى خواهند. خیلی هم خوب است! باید هم این طور باشد! و اگر این در نهاد زنها نبود، اصلاً زندگی شکل نمى گرفت. اما زنها باید جایگاهها را تشخیص بدهند! این مردی که متعلق به این زن است، حالا کجاست و چرا دیر مى آید؟! چرا خانه اش شلوغ است؟! چرا زیاد رفت و آمد دارد؟! چرا به او مدام تلفن مى زنند؟! چرا مدام تلفن مى زند؟! چرا مدام باید روزنامه بخواند؟! چرا باید مقاله بنویسد؟! این چراها را خود زن باید برای خودش حل کند، و الاً برای هر یک از این چراها پیوسته بهانه مى گیرد! این هم زندگی نشد! همیشه روزنامه مى خوانی! تلفن جواب مى دهی!

خانه پیامبر این طور بود. شما زنهای پیامبر باید وضع او را تشخیص بدهید. پس قرآن تشخیص موقعیت مرد را به عهده زنها مى گذارد. زنها باید تشخیص بدهند که آیا مرد در راه حلال و پاکیزه حرکت مى کند؟ کاری که مى کند به نفع آخرت جامعه است؟ به نفع آخرت خودش و به نفع آخرت فرزندان است؟ به نفع آخرت زن یا زنهایش هست؟ این کارها به نفع چه کسی است؟ این را باید تشخیص بدهند.

«وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب ۳۹)، اما اگر شما خدا را مى خواهید و رسول خدا را و خانه آخرت را، پس بدانید که خدا برای زنان نیکوکار که از شما باشند، پاداش بزرگی فراهم کرده است! آیا ما به این وعدهها ایمان داریم؟! این مسائل خیلی اساسی است! یعنی کژیها و انحرافاتى که در اخلاقیات مردم مسلمان (با مردم جاهای دیگر دنیا کاری نداریم) پدید آمده، برای این است که ایمان به این وعدههای الهی جدی نیست! آیا ما مى آییم آن اجر عظیمی را که آفریننده عالم برای مُحْسِنَات، زنان نیکوکار، فراهم کرده، بگذاریم زمین و این چیزهای دنیایی را بگیریم؟! (حالا من وارد مصادیقش نمى شوم و خودمان مى دانیم مصادیقش چیست!) نه! نمى آییم! اگر ایمان جدی باشد، اگر خدا را مولى بدانیم، اگر عاشقانه مولى را دوست داشته باشیم، همان طور که خود مولى گفته است، این دوست داشتن طرفینی است، «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده ۵۴)، خدا آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (مائده ۱۱۹)، خدا از آنها خشنود است و آنها هم از خدا خشنودند. طرفینی است! ایمانمان کجاست؟! خیلی دور هستیم!

چندی پیش یکی از دوستان تذکر دادند و گفتند اکثر خطابهای شما به «ما» است. ما که خیلی بد نیستیم! من گفتم که خطاب من «ما» و «شما» است و این اتفاقاً بهترین خطاب است! چرا که ما بقیه مردم را نمى بینیم! من هم خودم را مى شناسم و هم شما را مى بینم! حالا بقیه هم که گوش مى دهند مى شود خطاب به آنها. بناءبراین خیلی به دل نگیرید که حالا ما اینقدر ایمان داریم و اینقدر نماز مى خوانیم و... بعد فلانی هم اصلاً مى شوید و از بین مى برد و دیگر هیچ! نه این طور نیست! این را قبول داشته باشید که افرادی که در این گونه جلسات مى آیند، جلساتی که نام مذهب دارد، حتى اگر جلسات

خرافی هم باشد، با سایر مردمی که در این گونه جلسات شرکت نمی کنند، در گناه کردن متفاوتند! همین اعتقاد به مذهب ظاهری هم در مقابل ارتکاب به گناه خیلی ترمز است! اما توجه داشته باشید که قرآن می خواهد مردم از طریق قبول هدایت این کتاب به اوج برسند! به کمال برسند! و به این حد نازل از ایمان اکتفاء نکنند!

به این هم دقت کنید که در قرآن یک «محسن» داریم، یعنی زانی که در قلعه و حصن رفته اند، یعنی شوهر دارند. و یک «محسن» که مؤنثش «محسنه» است و جمعش «محسنات»، یعنی زنان نیکوکار.

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (احزاب ۳۰)، ای زنان پیامبر! بر هر یک از شما که گناه آشکاری را مرتکب بشوید، «بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ»، یعنی که مردم بفهمند که شما کار زشتی را مرتکب شده اید، خداوند شما را دو برابر مجازات خواهد کرد! عذابتان دو چندان است! قبلاً برایتان توضیح دادم که فحشاء فقط زنا نیست. فحشاء یعنی هر گناهی که آثار سوء آن در جامعه ظاهر شود. آری! پس به زنان دیگر تخفیف می دهد! وقتی مجازات را برای زنان پیامبر دو برابر بداند، یعنی برای افراد معمولی و زنان دیگر نصف است. «وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»، و این بر خدا آسان است، فکر نکنید که برای خدا سخت است که چون شما زنان پیامبر هستید ملاحظه تان را بکند، نه خدا ملاحظه نمی کند!

«وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْكُمْ لَئِيْلًا وَمَنْ يَتَّبِعْ لَئِيْلًا فَهُوَ لَئِيْلٌ» (احزاب ۳۱)، و هر یک از شما که فرمانبرداری او برای خدا و رسول باشد و عمل صالح انجام دهد، دو برابر به او پاداش می دهیم! نیت را ببینید! (پیامبر فرمود: «الاعمال بالتیات») نیت این باشد که از خدا و رسول تبعیت کنید، و فرمانبرداری او برای جلب رضای آنها باشد، نه اینکه بترسید! نه اینکه از عذاب بترسید! نه اینکه بخواهید به بهشت بروید! نه! اینها اصلاً برایتان مطرح نباشد! نیت در عمل! اینکه «الله اکبر» می گوئیم و به نماز می ایستیم، فقط و فقط امتثال امر محبوب باشد! چون او گفته به نماز بایست، بایستیم! فرمان او را اجراء کنیم! عشق را تا این حد باید بالا برد! اصلاً در اندیشه گناه و ثواب نباشیم! به رضای محبوب بیاندیشیم! ببینیم فرمان او چیست که انجام دهیم، همان را عمل کنیم! این می شود قنوت! اینکه در قنوت دستانتان را می برید بالا، این نشانه و ابراز فرمانبرداری است!

قرآن می گوید: هر یک از شما زنان پیامبر که از خدا و رسول فرمانبرداری کند و عمل صالح انجام دهد، دو برابر به او پاداش می دهیم! آنجا عذابش دو برابر بود و اینجا پاداشش هم دو برابر است! پس چه خوب است که زنان مسلمان ما برای دریافت دو برابر پاداش کار کنند! چقدر بهتر است! «وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا»، و ما برای آن زنی که این طور عمل کند رزق کریم آماده کرده ایم! مثل آن روزی و رزقی که به مریم می رسید! «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (آل عمران ۳۷)، زکریا می گوید این رزق از کجا آمده؟ مریم می گوید: از نزد پروردگارم! آن رزق، رزق کریم است!

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ» (احزاب ۳۲)، ای زنان پیامبر شما مثل زنان دیگر نیستید، «إِنَّ أَتَقِيْنَ»، اگر شما پرهیز را پیشه کنید. یعنی چه؟! یعنی شما الگو هستید و مردم به شما نگاه می کنند!

آن وقت شما هم که در این گونه جلسات شرکت می کنید، می شوید الگو! شما مطمئن باشید عده زیادی می دانند که شما در این جلسات شرکت می کنید، چه زن و چه مرد. چشمشان دنبال عمل شما است! چشمشان دنبال اخلاق شما است! حتی بچه های ما، خویشان ما و مخصوصاً کسانی که دنبال بهانه می گردند که به این جلسات نیایند! به قرآن گوش ندهند! قرآن را عمل نکنند! آنها می گویند اینها هم که به این جلسات می روند که اخلاقشان این طور است! اینها هم که قرآن می خوانند، قرآن گوش می دهند، که اخلاقشان این طور است!

«إِنَّ أَتَقِيْنَ»، اگر شما پرهیز را پیشه کنید، شما الگو هستید! شما الگو می شوید و مردم به شما نگاه می کنند! «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»، پس در موقع حرف زدن ناز نکنید! با فروتنی و شل و ول و... حرف نزنید! زنها همه باید محکم و استوار حرف بزنند. ببینید قرآن چه نکات اخلاقی جالبی را مطرح می کند! من باز اظهار تأسف می کنم از کسانی که می گویند احکام قرآن مال هزار و چهارصد سال پیش بود! قرآن در مسائل و حوادث تاریخی شکل می گرفت و اگر آن حوادث یک شکل دیگری بود، آیات به صورت دیگری نازل می شد! آیا به حقیقت معترف نیستند که فطرت بشر یکسان است؟! بناء بر این

دستوراتی که مربوط به اخلاق بشر است، ثابت می‌باشد. و همین‌ها سنتهای لایتغیر الهی هستند، «فَلَنْ تَجِدَ لِسِتِّ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (فاطر ۴۳).

«فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»، چرا؟ دلیلش را بلافاصله می‌گوید: «فِيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»، پس طمع می‌کند کسی که در دلش مرض باشد. آیا در زمان پیامبر هم کسانی که آمدند اسلام آوردند، ممکن بود حتی اگر زن پیامبر با ناز و کرشمه حرف بزند به او طمع کنند؟! البته قطعاً اینطور نبود. ولی به این دلیل زنان پیامبر را مورد خطاب قرار می‌دهد، و به قول ما، دست بالا را می‌گیرد که دست پایینی‌ها حواسشان جمع باشد! زنان پیامبر غیر از عایشه، تماماً از چهل سال به بالا داشتند که زن پیامبر شدند، یعنی در حدی نبودند که کسی در آنها طمع کند. پس این‌طور نبود که اگر زنان پیامبر، که همگی سنشان بالا بود، با ناز حرف بزنند، کسی در آنها طمع کند. ولی قرآن دست بالا را می‌گیرد و در واقع یقه‌ء عایشه را هم می‌گیرد.

«وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا»، و وقتی سخن می‌گویید معروف بگویید. هر سخنی که خوب است بگویید. معروف یعنی چیزی که عقلهای سالم تمام بشر آن را تأیید می‌کند که این خوب است. آیا اکنون در جوامع اسلامی ما، مردان و زنان ما، سخنشان قول معروف است؟! یعنی هر چه می‌گویند معروف است؟! پس ما باید طبق راهنمایی و هدایت و برنامه‌ء الهی خودمان را تربیت کنیم، آن وقت می‌بینیم که دینداری خیلی سخت است! آن وقت خودمان به این نتیجه برسیم که بهتر است همان دین آسان خرافی را داشته باشیم یا اصلاً دین را کنار بگذاریم!!! البته وقتی انسان اهل تمرین و عمل شد، سخت‌ترین کارها آسان می‌شود. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره ۱۸۵)، «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (قمر ۱۷).

«وَقُرْآنٌ فِي بُيُوتِكُنَّ» (احزاب ۳۳)، (ای زنان پیامبر) در خانه‌هایتان بمانید، «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»، و مثل آن دوران جاهلی ابتدائی، از خانه بیرون نیایید. نمی‌گوید اصلاً از خانه بیرون نیایید! می‌گوید در خانه‌هایتان بمانید و مثل آنها ظاهر نشوید! یکی از شعراء عرب هم که به حرکت عایشه از مدینه به سمت کوفه و به راه انداختن جنگ جمل اعتراض دارد، می‌گوید: عایشه از حدیث، چهل هزار حفظ بود و از آیه یکی را فراموش کرد و آن «قُرْآنٌ فِي بُيُوتِكُنَّ» بود! خوب آن «تَبْرُجُ»، تَبْرَج جاهلی بود. قرآن به زنان پیامبر می‌گوید: آن‌طور بیرون نیایید، «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ»، و نماز را به پا دارید و زکات بدهید.

آنهایی که معترضند و می‌گویند: حقوق زن در اسلام شناخته نشده! ببینند قرآن برای زن چه استقلال مالی‌بی‌قائل است که زکات دادن زنان پیامبر را مربوط به پیامبر ندانسته! خود آنها باید از حقوق و درآمدشان، با اینکه خانه‌دار هستند و در خانه‌ء پیامبرند، زکات بدهند! پس باید استقلال داشته باشند! بناءبراین مالشان است و حق تصرف در آن را دارند! کجای دنیا این‌طور است؟! اروپای مدعی پیشرفت، هنوز تازه دو ماه پیش در انگلیس قانون گذراندند که زن می‌تواند وقتی شوهر کرد نام خانوادگی‌اش را عوض نکند! در تمام اروپا و غرب پیشرفته زن همین که شوهر کرد فامیل شوهرش را باید داشته باشد و فامیل خودش محو می‌شود! زنهای ما تا آخر عمرشان حتی اطلاعیه مرگشان با نام خانوادگی خودشان است و با نام فامیل شوهرشان کاری ندارند! استقلال دارند! استقلال ذاتی دارند! آن وقت کسی که باید خودش زکات بدهد، خودش هم باید رأی بدهد! خودش هم باید در شؤون سیاسی کشور و امتش دخالت کند! خودش هم باید اهل فضل و کمال باشد! خودش هم باید بخشی از جامعه را اداره کند!

«وَأَطِئْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»، (ای زنان پیامبر) و اطاعت کنید از خدا و رسول او. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»، همانا که جز این نیست که خدا می‌خواهد از شما اهل بیت، «رجس» را پاک کند. ببینید پس اهل بیت پیامبر، زنان پیامبر هم هستند! و این‌طور نیست که ما آمده‌ایم و آیه را اختصاص داده‌ایم به خاندان عصمت و طهارت! چون که بلافاصله بعد از آیاتی می‌آید که خطاب به زنان پیامبر است. اینکه ما می‌گوییم: اهل بیت پیامبر، فقط خاندان عصمت و طهارت هستند، این‌طور نیست و قرآن زنان پیامبر را هم برده است جزء اهل بیت! بعضی از حکماء گفته‌اند چون در اینجا مسأله‌ء اطاعت مطرح است، بناءبراین هر کسی که آن اطاعت محض از خدا و رسول را داشته باشد، در هر زمانی که باشد، جزء اهل بیت پیامبر است. بناءبراین اهل بیت پیامبر کسی است که رجس و پلیدی از او رفته باشد. یعنی خود را از صفات زشت و رذائل اخلاق پاکیزه و مطهر ساخته باشد، چون اراده‌ء خداوند بر این قرار گرفته است. پس در صورتی که رجس و پلیدی از ما

بیرون رود، و فضائل اخلاق به جای آن بنشینند، ما هم می‌توانیم جزء اهل بیت باشیم!

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»، ای اهل بیت پیامبر! خداوند خواسته است که از این اطاعت، شما را به پاکیزگی و عدم پلیدی برساند. «وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً»، و شما را پاکیزه پاکیزه بگرداند. «وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ» (احزاب ۳۴)، پس ذکر کنید و به یاد داشته باشید آنچه را که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود. اصلاً آیات در خانه‌های شما نازل می‌شود! شما فراموش نکنید! شما اولین کسانی هستید که نباید فراموش کنید! بعد هم می‌گوید که آیات متضمن حکمت است: «مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ». «إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا»، خداوند از سر لطف و آگاهی (هم از سر خبره بودن و هم از سر لطف) شما را هدایت می‌کند.

قرآن کریم در ادامه این مجموعه از آیات، می‌رود سراغ صفات مسلمین و مسلمات و مؤمنین و مؤمنات، و ده صفت برای مرد می‌گوید و ده صفت هم برای زن. این یکی از زیباترین آیاتی است که زن و مرد را در کنار هم، در همه صفات قرار داده است. حالا صفت نهم این است: «وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ» (احزاب ۳۵)، یعنی مردانی که عفت خود را حفظ می‌کنند و زنانی که نگاهبان عفت خویشند. این آیه را هم در نظر داشته باشید، چون می‌خواهم ببینید که اصلاً زمینه و مقدمات حجاب در قرآن چه چیزهایی است و چرا باید باشد؟!

آیه بعد ۵۹ سوره احزاب است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِكِ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». آیه قبل از آن می‌گوید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا»، کسانی که با زبان یا به هر نحوی، مردان و زنان مؤمن را آزار می‌دهند! خوب یعنی چه؟ یعنی بعضاً و البته خیلی کم در جامعه ما اتفاق می‌افتد که اگر یک زن بد حجابی باشد، یا یک طور مخصوصی راه برود، ما ممکن است حداقل توی دلمان، به خاطر وضع ظاهریش، بگوییم که مثلاً این زن هم فاسد است (البته من خیلی کم شنیده‌ام کسی بر زبان بیاورد). قرآن این را آزار و اذیت دانسته است! پس مؤمنین و مؤمنات حق ندارند دیگران را به خاطر وضع ظاهریشان متهم کنند! خوب دقت کنید! می‌گوید: «بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا»، آزار می‌دهند به کاری که نکرده‌اند! این لباسش بد است، بیرون آمدنش بد است، حرف زدنش بد است، ولی معلوم نیست که کار منافعی عفت کرده باشد! معلوم نیست مرتکب زنا شده باشد! پس نباید او را با چیزی که کسب نکرده و مرتکب نشده آزار دهند! آن وقت اگر چنین کردند، «فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا»، پس حتماً متحمل بهتان شده‌اند! یعنی بهتان زده‌اند و مرتکب گناهی آشکار شده‌اند! (قبلاً توضیح داده‌ام که «اثم» غیر از «ذنب» است و گناهی است که عذاب بر آن مترتب است.)

خوب حالا که این‌طور است، (حکمت حکم را ببینید!) حالا که قرار است به خاطر لباس پوشیدن ظاهری و قیافه نامناسبش مورد بهتان (حتی در دلهايشان!) قرار گیرد، و در جامعه که ظاهر شد به خاطر ظاهرش، آن کاری را که نکرده به او نسبت بدهند! ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنه بگو که آن جلباب را، یعنی لباس بیرون از خانه و روزشان را از سر زانوانشان بیاورند پایین‌تر! ببینید حکمت حکم حجاب را که آزار و اذیت یک نفر است حتی در دلش، که مثلاً بگوید: چرا این زن این‌طور است؟! چرا کج کج راه می‌رود؟! چرا این لباس را پوشیده؟! یا نگاه چپ به او بکنند، که همان آزار است! پس برای اینکه این آزار و اذیت نباشد، ای پیامبر! بگو آن جلباب را بیاورند پایین‌تر، «يُدْنِينَ»، بلندش کنند.

«ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ»، این نزدیک‌ترین راه است به اینکه این زنان به پاکدامنی و خوشنامی شناخته شوند (نه به جلفی و بدنامی و خودنمایی). «فَلَا يُؤْذَيْنَ»، آنگاه آزار نمی‌بینند. «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»، و خدا آمرزنده و صاحب رحمت است. یعنی از روی رحمت و آمرزش است که این حکم را تعیین می‌کند. زیرا می‌خواهد جامعه سالم باشد و کسی در دلش نسبت به زنی خیال باطل نپرواند! قرآن آن خیال باطل را آزار و بهتان می‌داند! آن را «اثم» و گناه می‌داند! پس برای اینکه این اتفاق نیفتد، شما هم از نظر ظاهری این‌طور لباس بپوشید!

آیه ۳۰ سوره نور: «قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، ای پیامبر! به مردان مؤمن بگو نگاه خریداری به زنها نکنند و از هر حرامی چشم بپوشند. (اینکه می‌گوییم «مردان مؤمن»، برای این است که بعد از آن درباره زندهای مؤمنه هم صحبت می‌کند. اگر «مؤمنات» را در آیه بعدی نیاورده بود، آن وقت لفظ «مؤمنین» شامل زن و مرد می‌شد. ولی وقتی در

تفکیک، «مؤمنین»، مردها، و «مؤمنات»، زنها هستند. این نشانه این است که زن در اجتماع حضور دارد. و در معرض دید مرد قرار می‌گیرد. اگر قرار بود زن درون خانه و در پرده و حجاب باشد، که نگاه نامحرم به او نمی‌افتاد و نیازی به آیات حجاب نبود! پس زن مسلمان در اجتماع است. اولین اجتماعش هم مسجد و نماز جماعت است. دومین اجتماعش نماز جمعه است. سومین اجتماعش حج است. یعنی زنها در اجتماعات بزرگ شرکت می‌کنند. با مردها با هم داخل مسجد می‌شوند. با مردها با هم از مسجد خارج می‌شوند. پس مردها باید نگاهشان، نگاه مؤمنانه باشد. «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، چشم بیوشند، چشم بربندند. اگر آدم چشمش را ببندد در گودال و چاه می‌افتد! در جوی آب می‌افتد! یا زیر ماشین می‌رود! پس این چشم پوشیدن یعنی این نگاه، نگاه خریداری نباشد! و این‌طور نباشد که حالا تحقیق کند که این کیست؟! کجا می‌رود؟! «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، و مردها عفت خود را حفظ کنند. «ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ»، این پاکیزه‌ترین روش است برای آنها. «أَزْكَى» افعال تفضیل و به معنای صفت عالی است. یعنی مقایسه نمی‌کند که این پاک‌تر از آن است، بلکه این پاکیزه‌ترین چیز برای مردها است. «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»، خدا به آنچه که می‌کنند و می‌سازند آگاه است.

«وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ» (نور، ۳۱)، و به زنان مؤمن بگو: «يَغُضُّنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»، آنها هم نگاه نکنند. آنها هم چشم بربندند و چشم بیوشند. «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»، و عفت خودشان را حفظ کنند. «وَلَا يُدِينَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»، و زینت خودشان را آشکار نکنند و نشان ندهند مگر آن چیزی که خود به خود آشکار شود. النگو دارد، خوب النگو اینجا پیدا شود. ساعت دارد، ساعتش اینجا پیدا شود، حلقه نامزدی دارد، پیدا است. انگشتر دارد، پیدا است. صورتش پیدا است. اینها «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» است. پس آنچه که خود به خود و بالاجبار پیدا است، اشکال ندارد.

«وَالْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»، و پر روسری‌هایشان را روی سینه‌هایشان گره بزنند. «خمر» جمع «خمار» است و «خمار» یعنی روسری بلند. قدیم به آن می‌گفتند «چارقد». این حد حجاب است. پس حد حجاب یک «جلباب» است که باید بلند باشد و از زانو پایین‌تر باشد. توجه کنید در قرآن اسمی از جوراب نیست و بناء بر این از مچ و زیر ساق پای زن به پایین جزء «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» است. مثل دست که تا مچ آزاد است، پا هم تا مچ و بالاتر از مچ که اول ساق است، جزء «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» است. حکم لاک ناخن هم در کتاب «فقه استدلالی» علامه غروی مفصل آمده و جزء زینتهایی است که ظاهر است و بلاشکال. اما خیلی خوبست از رنگهای زننده و تند استفاده نشود.

و اما زنان مؤمن زینت خودشان را برای چه کسانی می‌توانند آشکار کنند؟ «وَلَا يُدِينَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» (نور، ۳۱)، برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پسران برادرانشان یا برادرانشان یا پسران شوهرانشان یا پسران شوهرانشان یا هر زنی که در خانه‌شان رفت و آمد دارد یا پسرانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند، یا مردهایی که از حد ازدواج گذشته‌اند و پیر هستند. (ببینید قرآن هیچ چیز را مسکوت نگذاشته و ریزه‌کاریهایش هم را گفته است!) یا طفلهایی که هنوز به ساختار بدنی زنان آگاهی ندارند، «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»، و پاهایشان را طوری به زمین نزنند که آن زینتهایی که در زیر لباسشان مخفی شده، به صدا درآید و شناخته شود. در آن زمان زنان خلخال داشتند حالا هم ممکن است یک نوع کفشهایی باشد که در هنگام راه رفتن با صدایش جلب توجه کند. «وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ»، (این جا «مؤمنون» هم برای مرد است هم برای زن) ای مؤمنان! همه به سمت خدا بازگردید و بازگشتتان به او باشد. «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»، باشد که شما رستگار شوید.

بناء بر این حد حجاب در قرآن، اولاً روسری است. روسری‌یی که پرهایش روی سینه‌ها گره زده شده باشد، و ثانیاً «جلباب» است، همان لباس بلندی که در لغت هم «القَمِيصُ الوَاسِعُ»، یعنی پیراهن گشاد، معنا شده است. «جلباب» همان چیزی که حالا به آن می‌گوییم مانتو. خوب آن هم بیاید تا پایین زانوان.

این سؤال را خیلی‌ها می‌پرسند که آیا اینها که می‌آیند این مانتوهای کوتاه را می‌پوشند و شلوار و جوراب هم می‌پوشند و تمام بدنشان پوشیده است! آیا حجاب اینها درست است یا نه؟! جوابشان این است که ما از کمال ایمان در قرآن صحبت می‌کنیم، و کسانی هم که این لباسها را می‌پوشند، اصولاً معتقد به حجاب نیستند، بلکه شرایط اجتماعی و

جبر دولتی آنها را وادار به پذیرش حجاب کرده است. ما از کسانی صحبت می‌کنیم که اعتقاد به حجاب دارند و حالا می‌خواهند بدانند که حد حجاب در قرآن چیست. پاسخ این دسته از مردم این است که حکم حجاب را قرآن به طور کامل گفته است. حکمتش را هم گفته که چرا اصلاً زن باید پوشیده باشد. غیر از منع از آزار و اذیت دیدن زنان مؤمن، و...، مشخصاً زیباییایی را که زن دارد مرد ندارد، به همین جهت به طور فطری، همان‌طور که اول کلام گفتیم، طالب مرد است و مطلوب زن. به این دلایل آن زیبایی که به این کتاب ایمان آورده‌اند، برحسب اینکه خدا مولای آنهاست و او معشوق است و محبوب، و در احکام و فرامینش خیر محض نهفته است، و برای بندگان ذره‌بی شر نمی‌خواهد، حکم او را اجراء می‌کنند. اینکه حالا ما بیاییم بگوییم کسی که مانتو کوتاه پوشیده آیا حجابش درست است یا نه؟! اول باید ببینیم اصلاً معتقد به حجاب هست یا نه؟! او الآن حجاب اجباری نظام جمهوری اسلامی را پذیرفته و به یک نحوی می‌خواهد یک پوشیدگی داشته باشد که به او ایراد نگیرند! ولی این کمال حجاب نیست! چون خود این پوشش جذابیت دارد! این مانتویی که تا بالای زانو باشد و این چیزی که حالا مد شده و می‌پوشند، در واقع مطلوب قرآن نیست! مطلوب ایمان کامل هم نیست! این گریز از یک ایراد و اعتراض اجتماعی است! ایرادی هم به آنها نیست، چونکه آنها اصلاً معتقد نیستند و وقتی کسی معتقد نباشد، اگر مجبورش کنی، خودش می‌رود و برای خودش مدل درست می‌کند! اما مدل قرآن این است که برایتان توضیح دادم.

قرآن حداقل حجاب را تعیین کرده و دیگر کسی نمی‌تواند بهانه بگیرد که چون حجاب در قرآن هست، من اسلام را قبول ندارم! اصلاً مبنای ایمان آوردن باید عشق و علاقه و محبت باشد و اینکه هدایت و راهنمایی خالق گیتی ناشی از رحمت، علم و حکمت او است و اینکه همه خیر نیز به دست او است. این‌طور باشد که اول با پرستش خدا شروع شود، خدا مولی شود، خدا که مولی شد، دیگر هر چه را که مولی گفت باید اطاعت کرد. آنها دیگر بهانه است که چون این حکم هست، نه! ما قبول نداریم! مگر مجبور کرده‌اند بیایی؟! اما اول تو خداپرست بشو! عاشق خدا بشو! آن وقت آیا قبول داری این حکم از خدا هست یا نه؟! تازه بعد باید بیایی به این مرحله و وحی را بپذیری! کتاب را بپذیری! این مراحل را طی کنی تا اصلاً خودت به این نتیجه برسی که این بهترین است. من امیدوارم که این بحث کافی بوده باشد و نتیجه مطلوبی هم در پی داشته باشد. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره ۲۵۷)، خداوند ولی و کارگزار آن کسانی است که ایمان آورده‌اند، ایشان را از تاریکی و ظلمت خارج و داخل نور و روشنایی می‌سازد.

من چگونه هوش دارم پیش و پس	چون نباشد نور یارم پیش و پس
نور او در یمن و یسر و تحت و فوق	برسر و بر گردنم چون تاج و طوق
عشق خواهد کاین سخن بیرون بود	آینه غماز نبود چون بود؟
آینه‌ات دانی چرا غماز نیست؟	زانکه زنگار از رخسار ممتاز نیست
آینه‌ی کز زنگ آرایش جداست	پُر شعاع نور خورشید خداست
رو تو زنگار از رخ او پاک کن	بعد از آن آن نور را ادراک کن
این حقیقت را شنو از گوش دل	تا برون آیی ز کَلّی ز آب و گل
فهم گرد آرید و جان را دل دهید	بعد از آن از شوق پا در ره نهید

(مثنوی معنوی - دیباچه دفتر اول)

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته